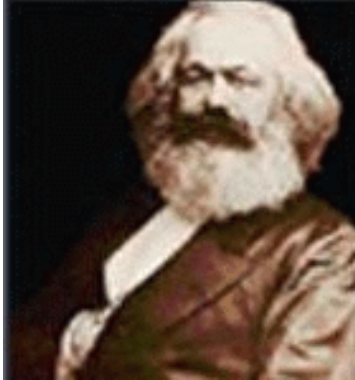


«مانیفست حزب کمونیست»، سمبل باورهای طبقه بالند



به مناسبت ۱۶۰-مین سال تصویب «مانیفست حزب کمونیست»
آ. گاتوفسکنی، کاوشگر افتخاری معدن اتحاد شوروی،
شهرپریوزیورسک. برگردان: ا. م. شیزلی
بقیه در صفحه

به رود بپیوندید اگر هدف دریاست



بقیه در صفحه

اطلاعیه

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
بازداشت فعالان دانشجویی همچنان ادامه دارد!
ادامه بازداشت ها و دستگیری فعالان دانشجویی و اعدام ها را
محکوم می کنیم!
بقیه در صفحه



گفتگوی رادیو-تلویزیون برابری با آقای علیرضا تقفی
بقیه در صفحه

تلاش برای آزادی دانشجویان دربند را گسترش دهیم!
کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
بقیه در صفحه

قطعه نامه پایانی هفته کارزار مشترک فعالین
جنبش کارگری ایران در خارج از کشور
در مورد کشتار کارگران خاتون آباد
بقیه در صفحه

الحاجی محمد سوهارتو
یادگار زمانی که اسلام ابزار مفیدی برای
طرف دیگر بود



چرا دعوت بنیادگرایان به پسروری و بازگشت به اعماق
تاریخ، مقبولیت پیدا کرده است؟
بقیه در صفحه

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بازداشت فعالان دانشجویی همچنان ادامه دارد!

ادامه بازداشت ها و دستگیری فعالان دانشجویی و اعدام ها را محکوم می کنیم!

بر پایه اخبار دریافتی و گزارشی که از طریق محافل دانشجویی، وبلاگ ها و فعالین دانشجویی منتشر شده در ادامه دستگیری و سرکوب فعالان دانشجویی، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی حکومت اسلامی طی روزهای ۲۴ و ۲۵ دیماه تعداد دیگری از فعالان دانشجویی چپ سوسیالیست و آزادیخواه را دستگیر کردند که اسامی برخی از آنان به شرح زیر است: ۱- سروش دشتستانی ۲- امین قضائی ۳- بیژن صباغ ۴- آناهیتا حسینی ۵- مرتضی خدمایلو ۶- محمد پور عبدالله ۷- بیتا صمیمی زاده ۸- بهزاد باقری ۹- سروش ثابت ۱۰- مرتضی اصلاحچی و همچنین خبر دستگیری ساتاز اللهیاری نیز داده شده است. بازداشت های جدید ۴۵ روز پس از موج اول دستگیری ها صورت گرفته است. محافل دانشجویی گزارش کرده اند: " دستگیری گروه جدید زمانی صورت گرفته است که فعالین نامبرده در ادامه تلاش برای پیگیری آزادی گروه اول دستگیرشدگان تجمع ۱۳ آذر دانشگاه تهران دور هم جمع شده بودند."

در ایران تشدید اعدام ها و بازداشتها و سرکوب خشن فعالان جنبش های اجتماعی درحوزه دانشجویی، کارگری، زنان و اقلیت های ملی ... ترس و وحشت سرمداران رژیم از روند رادیکالیزه شدن جنبش ها و ادامه روبه رشد نارضایتی های اجتماعی همراه است. در یک کلمه؛ رشد و تعالی جنبش و پیشروی اعتراضات و مبارزات عدالت خواهانه و برابری طلبانه درون جامعه در سطوح گوناگون، رژیم را به سرکوب گری و تهاجم بیشتر به مبارزان و نیروهای متحول درون کشور می کشاند.

نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران با اعمال خشن این سرکوب ها، می خواهد نشان دهد، برهمه ی ابعاد جامعه کنترل داشته و درهرشرایطی توان رودررویی با اعتراضات و پیشروی مردم را دارد. اما سرکوبگران خودغافلند که نیروی عظیم جوانان دانشجویی، زنان و کارگران و بیکاران، فعالان ملی طی سه دهه حکمیت سبانه نظام از درون همین سرکوب ها بیرون آمده و عرصه را اینگونه برحکومت گران و عوامل سرکوبگر آن ها تنگ کرده اند.

نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم برآنند با دستگیریهای وسیع فعالین جنبش های اجتماعی، می توانند مانع از ادامه تحریکات آنان گردند. اما رشد اعتراضات دانشجویان در تمامی این سالها و جسارت خانواده های آنان - آنچه را که از ۱۳ آذر به اینسو شاهدیم - نشان می دهد که پیشروی های هر روزه آنان و استمرارمبارزات فرزندان آنان در سطوح دانشگاهی ایران، خود نشانگر عمق جنبش مطالباتی و حضور معنی دار گرایشهای مختلف دانشجویان چپ و سوسیالیست، نیروهای مبارز و مترقی، آزادیخواه و برابری طلب، چپ نو و تحول طلب، رادیکال و چپ کارگری در سطح دانشگاه های سراسر کشور و کل جامعه عظیم تر از آن است که بتواند با دستگیری چند تن، این جنبش را به خاموشی کشاند و به عمر آن پایان داد.

امروز تعمیق مبارزه طبقاتی در روند رودررویی با کلیت نظام، درآستانه سالروز انقلاب بهمن و پالماسکه انتصایات دیگرمجلس اسلامی، باهر اندازه دستگیری و تهاجم افزایش دهد، به عمیق تر شدن رودرویی ها خواهد انجامید. نظام نیز قادر نیست با دست و پا بریدن ها و صدور احکام پرتاب محکومین از بالای ساختمان ها بر زمین، جلو پیشروی مردم را گرفته و آنان را به عقب نشینی وا دارد. رژیم اسلامی برای ادامه و بقا نکتیت وجودی خویش، یا باید به پیشروی توده ها تن دهد یا ناگزیر است که دهها، صدها و هزاران هزار تن را که خواستار یک زندگی بهتر، نان، نفت و بنزین اند، روانه زندان ها سازد. نباید گذاشت، جوانان و دانشجویان ایران که خواهان رفاه و شادی، عدالت و آزادی، سعادت و نیکبختی برای خود و همه مردمان کشورند و برای تحقق آن ها تلاش می ورزند، راهی شکنجه گاه های رژیم شوند.

سازمان ما ادامه بازداشت و دستگیری فعالان دانشجویی، فشار به خانواده های آنان، دستگیری زنان و کارگران و صدور احکام اعدام فعالان ملی در خوزستان، آذربایجان و سیستان و بلوچستان و ترکمن صحرا را قویا محکوم می کند. ما بر آن هستیم که باید موجودیت همه گرایشهای درون جنبش را رسمیت بخشید و با اقدامات سنجیده و تاثیر گذار از شقه شقه کردن و هر عمل سکتاریستی پشتت پرهیز ورزید!

می باید و می توان با اقدام متحد و سراسری و با سازمانیابی اعتراضات وسیع و گسترده در تمامی سطوح، رژیم سرمایه داری اسلامی ایران را به عقب نشینی وا داشت. می باید صدای دادخواهی مادران و خانواده های دانشجویان و همسر محمود صالحی و منصور اساتلو فعالان کارگری را به درون جامعه میزبان برد و به فریادی عظیم بدل ساخت. تلاش برای رساندن فریاد بی گناهی زندانیان و آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی ایران باید بدل به خواستی عمومی گردد. این کار میسر است، اگر در صغی عظیم به حرکت در آییم! ۲۷ دی ۱۳۸۶ برابر با ۱۷ ژانویه ۲۰۰۸

تلاش برای آزادی دانشجویان دربند را گسترش دهیم!

با آغاز فصل سرما و کمبود و یا قطع گاز و با گران شدن نان و دیگر مایحتاج روزمره مردم، به ویژه مردم استانهای مرکزی، شمال، آذربایجان و کردستان، در معرض خطر قرار دارند. بر اساس گزارشات رسمی، در طول کمتر از سه هفته بیش از دویست نفر در اثر سرما و یا گاز گرفتگی جان خود را از دست داده اند. این بحران، بار دیگر نشان داد که جمهوری اسلامی ایران تا چه اندازه به زیست و زندگی مردم بی توجه است.

در چنین شرایطی، مامورین نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی، اعتراضات بر حق دانشجویان، کارگران، زنان و مردم آزادی خواه را به شدیدترین وجهی سرکوب می کنند. بنا به گزارش خبرگزاری ها فقط در سال 2008، مقامات قضایی جمهوری اسلامی، دست کم 23 نفر را به دار آویخته اند.

- تصویر تکان دهنده ای از صحنه حلق آویز کردن «حسن حکمت دمیر»، یک تبعه ترکیه و عضو یک سازمان کردی (پژاک) در سایت های اینترنتی منتشر شده است. در این صحنه هولناک، جنایت کاران جمهوری اسلامی، این فرد مجروح را که به اسارت سپاه پاسداران در آمده و روی برانکار مخصوص حمل مجروحان قرار دارد، حلق آویز می کنند. این فرد تبعه ترکیه را در حالی اعدام کردند که وی قبل از بازداشت، مدتی را در برف و سرمای شدید بسر برده و هر دو پایش را در اثرسرمازدگی از دست داده بود و در طی دوران بازداشت هم در حالی که به درمان و استراحت نیاز داشت، تحت بازجویی و آزارهای روحی و جسمی قرار گرفته بود. «حسن حکمت دمیر»، در روزهای گذشته و در زندان شهر خوی اعدام شده است. پیشتر سازمان عفو بین الملل خواستار مداوا و لغو حکم اعدام وی شده بود.

- در حالی که بیش از 45 روز از بازداشت ده ها فعال دانشجویی آزادی خواه و چپ می گذرد، خبرهای تازه حاکی از آن است که عده دیگری از فعالین جنبش دانشجویی و یا خانواده آن ها دستگیر و زندانی کرده اند.

- بر اساس گزارش وبلاگها و رسانه های دانشجویی، ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی روز دوشنبه 24 دی 1386 (14 ژانویه 2008) تن دیگر از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و چپ را در تهران دستگیر کرده اند. خانواده های بازداشت شدگان، هنوز اطلاعی از علت بازداشت و مکان نگهداری آن ها ندارند. دانشجویان بازداشت شده عبارتند از: مرتضی اصلاحچی، دانشجوی فلسفه دانشگاه علامه، آناهیتا حسینی، دانشجوی دانشگاه تهران، سروش ثابت، دانشجوی علوم کامپیوتر دانشگاه شریف، محمد پورعبدالله، مهندسی شیمی دانشگاه تهران، ساتاز اللهیاری خواهر مهدی اللهیاری، امین قضایی، سروش دشتستانی، بیتا صمیمی زاده، بیژن پورصباغ، کاوه عباسیان، مرتضی خدمایلو و بهزاد باقری.

احتمالا شمار دیگری از فعالان دانشجویی نیز دستگیر شده اند، اما از سرنوشت هیچ یک از بازداشت شدگان خبری در دست نیست. با این بازداشت های جدید تعداد دانشجویان زندانی در سراسر ایران، بالغ بر 60 نفر شده است.

- علاوه بر این ها، لیلا حیدری، همسر بهروز صفری، از فعالین سیاسی آذربایجان، مندرس عمرزاده، پدر دانشجوی زندانی دانشگاه مهاباد، فرزاد عمرزاده، چهار تن از اعضای خانواده فعال سیاسی کردستان، احمد جواهری و فاطمه گفتاری، مادر یاسر گلی، دانشجوی دربند سنندجی از جمله کسانی هستند که در روزهای اخیر به دلیل اعتراض به زندان و شکنجه نزدیکان خود، دستگیر و زندانی شده اند.

- خانواده های دانشجویان بازداشت شده، پس از 45 روز اعتراض و تلاش، سرانجام روز 15 ژانویه 2008 در زندان اوین، موفق به ملاقات با فرزندان خود شدند. به گفته خانواده دانشجویان، تعدادی از بازداشت شدگان از دو روز پیش به سلول های 2-3 نفره منتقل شده اند و سایرین هم چنان در سلول انفرادی نگهداری می شوند.

- همچنین، خانواده مهدی گرایلو (دانشجوی دانشگاه تهران)، سهراب کریمی از دانشجویان کرد بازداشت شده و تادر احسنی، با وجود حضور در زندان اوین، امکان ملاقات با فرزندان خود را بدست نیاوردند. مسئولین وزارت اطلاعات به خانواده این سه دانشجو اعلام کردند که «آن ها ممنوع الملاقات هستند». از وضعیت

سعید حبیبی از فعالان دانشجویی بازداشت شده، هم چنان اطلاعی در دست نیست.

- «امیر مهرزاد»، دانش آموز 17 ساله که در جریان برگزاری مراسم روز دانشجو در 13 آذر بازداشت شده بود، در بند 209 زندان اوین به سر می‌برد. «امیر مهرزاد» را بیش از 45 روز در سلول انفرادی زندان اوین قرار داده بودند و اکنون دادگاه جمهوری اسلامی، برای وی وثیقه 80 میلیون تومانی تعیین کرده است و تنها در صورت تامین وثیقه این نوجوان آزاد خواهد شد.

- بنا به توصیه پزشک معالج «محمود صالحی»، این چهره سرشناس جنبش کارگری می‌بایست جهت انجام آزمایشات مربوط به قلب، مجدداً به بیمارستان توحید سنج انتقال داده شود، اما انتقال وی به بیمارستان توحید صورت نگرفت. آزمایشات لازم در بهداری زندان صورت گرفت. منصور اساتلو، رییس سندیکی کارگران شرکت واحد نیز هم چنان زندانی است.

در اعتراض به همین وضعیت، تشکل‌های دانشجویان 37 دانشگاه ایران با صدور بیانیه‌ای به موج جدید سرکوب فعالین دانشجویی اعتراض کرده و از جمله نوشته‌اند: «پس از دیدار وزیر علوم دولت نهم طی هفته‌های اخیر با برخی تاثیرگذاران پشت پرده سیاست، که دستی بر مذهب دارند و ردایی در حوزه و چشمی بر قدرت، افزایش حجم فشار در دانشگاه‌ها و احضار و تعلق و بازداشت فعالین دانشجویی گسترش یافته و شانیه تولد اراده‌ای در ایجاد محدودیت‌های مضاعف و موج جدید سرکوب در دانشگاه‌ها دامن زده است.» در ادامه این بیانیه با اشاره به بازداشت گسترده دانشجویان در سالروز 16 آذر، و «آنچه این روزها در دانشگاه‌های کشور می‌گذرد»، آمده است: «به سرکوبگران عقل ستیز باید گفت که اقدام به برگزاری سمینار، سخنرانی و مناظره و هرگونه عمل مشابه در دانشگاه با پیش فرض «وجود خرد نقاد خودبنیاد» نزد دانشجویان در نهاد مدرن دانشگاه است که فرض وجود «آزادی بیان» و «انتقاد آزاد» در آن بیدهی است. سایه افکندن هرگونه تقدیر و شرطی بر این ارکان مسلم نهاد دانشگاه عنصر بالندگی و خلایق خردمدار دانشجو را خدشه دار خواهد ساخت. و جنگیدن با این عناصر و ارکان گرچه آسمان آرمان‌های دانشجوی آزادی خواه را اندک زمانی غبارآلود می‌کند، اما ایمان و روح آرمانگرای او از فریاد مطالباتش سر نمی‌تابد و تقدیر محتوم نام و عاقبتی ننگین و میراثی ویران را نثار خردستیزان خواهد نمود.»

سرکوب آزادی‌ها و فضای اختناق در جامعه ما روز به روز در حال گسترش است. همه شواهد نشان می‌دهند که سرکوب، سانسور، بی‌عدالتی از یک سو و تورم و گرانی و فقر و فلاکت تمام جامعه ایران را فراگرفته و به مرز غیرقابل‌تحملی رسیده است. عامل اصلی این وضعیت جمهوری اسلامی ایران است.

فشار و خفقان سیاسی و فقر و بی‌عدالتی حکومت اسلامی، همه گیر شده است. سیاهی و ظلمات جامعه را به نابودی و پوچی کشانده است. رعب و وحشت تاکنون دهنده و هولناک است. در چنین وضعیتی حتی بسیاری از نویسندگان، علاوه بر سانسور شدید حکومتی، به خودسانسوری نیز دچار شده‌اند. به طور کلی زندگی در حاکمیت جمهوری اسلامی، لرزه بر اندام هر انسانی می‌اندازد. این وضعیت غیرقابل تحمل است. بی‌شک باید برای تغییر اوضاع در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به نفع رفاه و شادی و آزادی‌های فردی و اجتماعی جامعه ایران تلاش و مبارزه را گسترده‌تر کرد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، ضمن حمایت و پشتیبانی از مبارزاتی که در داخل و خارج کشور برای آزادی فعالین دانشجویی، کارگری، زنان و روزنامه‌نگاران از زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی در جریان است؛ از تمامی انسان‌های آزادی‌خواه، تشکل‌های نویسندگان و روزنامه‌نگاران جهان، سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر، تشکل‌ها و نهادهای دموکراتیک سیاسی و اجتماعی، و همچنین اعضای کانون نویسندگان ایران (در تبعید) دعوت می‌کنیم که تشدید فضای اختناق و سانسور و سرکوب در ایران را محکوم کنند و از هر طریق ممکن برای آزادی دانشجویان، زنان، کارگران، روزنامه‌نگاران دربند و همه زندانیان سیاسی تلاش کنند. کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

26 دی 1386 - 16 ژانویه 2008

به رود بپیوندید اگر هدف دریاست

سال 86 در حالی به پایان می‌رسد که کارگران و مزد بگیران در سراسر ایران سالی سخت و طاق‌فرا را سپری و تحمل کردند. آنها در اعتراض به اجحافات و در طلب حقوق ضایع شده خود در اکسپونهای زیادی شرکت کردند. حاکمان و مجریان قانون صدها بار به صفوف کارگران حق طلب حمله کرده و آنان را مورد ضرب و شتم قرار دادند. آنها در همین رابطه صدها کارگر را دستگیر، بازداشت و زندانی کردند و یا موجب بیکاریشان توسط مسولان شدند. هزاران کارگر که برای گرفتن دستمزدهای معوقه خود (که در برخی جاها به 30 ماه می‌رسد) در برابر اداره‌های دولتی اقدام به تجمع کرده بودند، از سوی نیروهای دولتی که حافظ سرمایه‌داران هستند سرکوب شدند. صدها کارگر تنها به علت طلب دستمزدهای معوقه از کارفرما در پیچ و خم سیستم بوروکراسی اداری در انتظار صدور رای از سوی هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف سرگردان هستند. جمع زیادی از کارگران با در دست داشتن آرای قطعی اداره کار در پشت درهای بسته دادگاه‌ها منتظر آرای قطعی هیئت‌های اداره کار هستند که معمولاً از هر صد نفر یک نفر به نتیجه خواهد رسید.

در سالی که سپری شد، ده‌ها کارگر بطورق گوناگون دست به خودکشی زدند، (حسن حسینی کارگر کارخانه کف کار که به دلیل عدم توان پرداخت هزینه زندگی خود را در کارخانه حلق آویز کرد، فقط یک نمونه بارز از این تراژدیهاست).

کارگران و مزد بگیران شریف!

توجه داشته باشید که چگونه در سال 85 شورای عالی کار افزایش دوگانه دستمزد را تصویب و آن را طی بخشنامه‌ای به کلیه ادارات کار جهت اجرا ابلاغ کرد، اما کارفرمایان بر آن شوری‌دند و به اعتراض به تصویب آن در مقابل وزرات کار تجمع کردند و در همتاحل صدها هزار کارگر شاغل را بیکار کردند. متعاقب آن اقدامات وزرات کار دولت ممانعت کرد و با افزودن یک تبصره بر آن بخشنامه، پرداخت دوگانه دستمزد را منوط به توافق بین کارگر و کارفرما نمود. بله! در نتیجه اعتراض و اقدامات ضد کارگری کارفرمایان بخشنامه شورای عالی کار لغو شد و آب از آب هم تکان نخورد و کسی هم به اتهام تجمع غیر قانونی دستگیر یا بازداشت نشد؟!

سال 86 دستمزد هر کارگر را 183 هزار تومان تعیین کردند، اما حتی این دستمزد اندک نیز در 90 درصد از کارگاهها به کارگران پرداخت نشد و این در حالی است که اکثریت قریب به اتفاق این کارگران در خانه‌های استجاری زندگی کرده و با این تورم سرسام آور همیشه شرم‌زده اعضای خانواده و حتی موجد نیز بوده و هستند؛ و لیکن در مقابل، هنگامی که کارگران در اعتراض به کمی دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار تجمع کردند، بلافاصله نیروهای حافظ سرمایه در محل حضور یافتند و کارگران را "ضد انقلاب" و محل امنیت ملی خواندند و آنان را به اتهام اقدام علیه امنیت نظام دستگیر و روانه زندان کردند و همچنین به دلیل اعتراض به بخشنامه شورای عالی کار به محاکمه کشانند.

کارگران و مزد بگیران!

هنوز چند ماه به پایان سال 86 مانده بود که مسولان دولت طی مذاکره‌های پی در پی دستمزد کارمندان را 6 درصد افزایش دادند، یعنی در سال 87، 6 درصد به دستمزد کارمندان دولتی اضافه شد و این در حالی است که رقم تورم و گرانی افسار گسیخته بنا به گزارش پژوهشهای مجلس شورای اسلامی به حدود 24 درصد رسیده است.

معضل تورم و گرانی که رفته رفته می‌رود تا مشکلات و مصائب جامعه را به فاجعه تبدیل کند، برای اکثریت نیروهای جامعه به ویژه طبقه کارگر و مردم زحمتکش کمرشکن است و تاب تحمل را از آنان گرفته است. آری در کشوری که این همه منابع ملی، در کشوری که مردمانش بر روی گنج خوابیده‌اند، در کشوری که فقط درآمد حاصله از نفتش در همین یکسال بیش از 60 میلیارد دلار بود، آری در چنین کشوری 80 درصد از جمعیت باید جهت تامین هزینه‌ها و صرفاً برای زنده ماندن خود را به آب و آتش بزنند.

کارگران، تشکلهای کارگری!

اگر امروز در برابر تورم لجام گسیخته و سرسام آور، سکوت کنیم و برای افزایش دستمزد خود عملاً به میدان نیایم، اگر اجازه دهیم نمایندگان انتصابی کارگران به همراه کارفرما و دولت در شورای عالی کار سرنوشت ما را به دست بگیرند و میزان دستمزدی که دولت و کارفرماها پیشنهاد می‌کنند برای سال 87 تعیین کنند و اگر فریادهای در گلو خفته خود در جهت "حداقل دستمزد باید توسط نمایندگان واقعی کارگران تعیین شود" را سرندیم، یقیناً سرنوشتی بس ناگوarter از کارمندان دولت در انتظارمان خواهد بود. اتحاد و تنها اتحاد طبقه کارگر متشکل در سازمانهای توده‌ای است که به این همه بیداد و اجحاف استثمارگران روی زمین پایان می‌دهد.

با پیوستن به صفوف کارگران به پیکار با باتیان و حامیان دردمندی و سیه‌روزی خود برخیزیم تا استثمار انسان از انسان را خاتمه بخشیم و بارو در بازو، تشکلهای بسازیم تا ریشه ستم و نابرابری را در محاق تاریخ فرو نشانیم.

صفوف مبارزاتیمان هرچه سازمانیافته‌تر و فشرده‌تر باد!

زندان مرکزی سنجند ساعت 4 صبح 86/10/15 - محمود صالحی بند پاک 2



گفتگوی رادیو- تلویزیون برابری با آقای علیرضا تقفی

آنچه در زیر می خوانید، گفتگویی است که در رادیو- تلویزیون برابری با آقای علیرضا تقفی پیرامون موج اعدام های اخیر در ایران، پیشبرد سیاست های نولیبرالی رژیم ، مصائب مردم در فصل سرما و... داشته است.

برابری : آقای علیرضا تقفی با سلام و تشکر از شما که دعوت رادیو- تلویزیون برابری را پذیرفتید و در این گفتگو شرکت می کنید. آقای تقفی اخبار نگران کننده ای در روزهای اخیر از ایران به گوش می رسد که علاوه بر دستگیری های گسترده فعالین سیاسی در سال های اخیر - فعالین کارگری و فعالین دانشجویی- ما شاهد سرکوب گسترده هستیم و رژیم دست به اقداماتی زده که به شدت نگرانی های زیادی را در محافل بین المللی نیز به وجود آورده. از جمله قطع دست و پای مخالفین اش و هم چنین اعدام های گسترده ای که به طور علنی در سطح شهرها صورت می گیرد. ما می خواهیم که شما گزارشی از وضعیت موجود در جامعه را بگویند و هم چنین ارزیابی تان را از این وضعیت و اینکه رژیم در این رابطه چه هدف هائی را دنبال می کند ؟

تقفی : با سلام به همه ی دوستان! مساله ای که مطرح است این است که موضوعی را که شما ظاهرش را باین ترتیب می بینید و شاهد هستید و بازتاب بیرونی اش به این صورت است که اعدام های دسته جمعی یا بالا رفتن آمار اعدام هاست، خوب ریشه های عمیقی در جامعه دارد. متأسفانه آمار اعدام در ایران، آمار بالایی است. طبق آمارهائی که اعلام شده، ما در سه ماهه ی اول امسال حدود 179 اعدام داشته ایم. اگر همین آمار را ادامه بدهیم سه ماهه های بعدی هم آمارها بیشتر بوده که کمتر نبوده. اگر همین آمار را تعمیم بدهیم، ما سالانه نزدیک به هشتصد نفر اعدام رسمی داریم. خوب، این در شرایطی است که شما می دانید بسیاری از کشورها اعدام را لغو کرده اند و بسیاری از کشورها هم اگر قانوناً لغو نکرده اند، عملاً اجرا نمی کنند. قطعنامه ی اخیر مجمع عمومی سازمان ملل هم از ایران می خواست که این مجازات را لغو کند.

اگر بخواهیم در این زمینه آمارهای مقایسه ای اعدام بکنیم، ایران بالاترین میزان اعدام را دارد. تقریباً آمار اعدام ایران با آمارچین که یک و نیم میلیارد نفر جمعیت دارد برابر است و اگر نسبت بسنجیم چیزی حدود ده برابر چین می شود.

مساله تنها به موضوع اعدام مربوط نمی شود. ما خشونت های زیادتری داریم. مثلاً سالانه شش هزار قتل داریم. قتل های ناموسی، قتل های مربوط به نزاع و یا قتل های دیگری که مربوط به اختلافات مالی و امثالهم می شود. علاوه بر اینها ما باز آمار دیگری داریم از اینکه سالانه در حدود سی هزار نفر در تصادفات جاده ای کشته می شوند و نزدیک به حدود پنجاه هزار نفر معول در این زمینه هست. این آمارها واقعا برای جامعه ای مثل ایران وحشتناک است. از این نظر شاید ما دارای بالاترین آمار باشیم.

من درابتدا می خواهم عرض کنم که اعدام مجازاتی است که امروزه تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مردم آگاه جهان این مجازات را برای جلوگیری از ناپسامانی های اجتماعی مؤثر نمی دانند. حالا اعدام از هر نوع اش: پرت کردن از کوه باشد یا قطع دست و پا باشد، یا با طناب دار باشد یا سنگسار باشد؛ همه اینها اعدام است. خنده آور است که گاهی دیده می شود که بعضی افراد فقط با سنگسار مخالفت می کنند و گویا اگر با طناب دار اعدام کنند، حالا چندان اشکالی هم ندارد. یا با پرت کردن از کوه مخالفت می کنند. درست است که اینها شکل های عقب مانده تری است ولی به هر حال کشتن انسان ها به دست دولت است و این خلاف اصول انسانی است و هیچ مشکلی را هم حل نمی کند.

اما چرا اینقدر آمار اعدام ها، آمار زندان ها، آمار دستگیری ها، آمار قطع دست و پاها و آمار کشته شدن بالاست، این یک ریشه ی عمیق تری در جامعه دارد. وضعیت کلی ای که در جامعه ای ما حاکم است، دستگیری های سیاسی است که خودتان اشاره کردید، فشار به فعالین کارگری هست یا اصلاً قابل توجه نیست که به یک باره به فعالین دانشجویی یورش می آورند و تعداد زیادی را دستگیر می کنند. الان حدود چهل نفر از آنان در زندان هستند و تعداد بیشتری دستگیر شده بودند که بخش کوچکی آزاد

شدند ولی اکثریت هنوز در زندان هستند. بدون اینکه اتهام مشخصی داده شده باشد و حتی تا هفته گذشته دستگیری بعضی از آنها را منکر می شدند که وکلای آنها خواسته اند اعلام آدم ربانی کنند که گفته اند اینها هم دستگیر شده اند. در مورد سعید حبیبی چنین بوده که تا مدت ها دستگیری اش را مخفی می کردند. بعد تعزیرات و شلاق زند هاست و آمار وحشتناک دستگیری های توی مراکز ای مانند "آگاهی ها" و مراکز نیروی انتظامی است که بسیار خشن برخورد می کنند.

تمام اینها برمی گردد باین قضیه که گویا مسولین حکومتی، مدیریت کشور به طور مشخص با این مسائل دارد ناتوانانی اش را در حل مشکلات نشان می دهد. ناتوانی در حل مشکلات را می توانیم به چند دسته تقسیم کنیم که در چه زمینه هائی هست. اولین ناتوانی که مدیریت کشور دارد در زمینه ی مسائل اقتصادی است. خوب! در زمینه ی مسائل اقتصادی باتوجه به اینکه درآمد ایران از محل فروش نفت افزایش پیدا کرده و نفت در ماه های اخیر تا بشکه ای صد دلار رسید که یک رقم عجیب است که در تاریخ فروش نفت سابقه نداشته، اما این درآمد متأسفانه هیچ گونه گشایشی در زندگی مردم نکرده. این درآمد در دست عده ای خاص می چرخد. حالا آمارهای اقتصادی که در این زمینه هست و بااصطلاح میزان چرخش این سرمایه در داخل کشور، باز هم بسیار نگران کننده است.

ما شاهد هستیم که این درآمد نفتی صرفاً در دست عده ای خاص می چرخد و با یک گردش عمدتاً محل های جذب سرمایه در دبی ، چین، ترکیه و دیگر کشورها، آنها را جذب می کنند و در داخل اگر دست کسی می افتد، بیشتر دست رباخواران یا نهادهای رباخواری مثل بانک های خصوصی و امثالهم هست که ما شاهدیم بهره پول در ایران به شدت بالاست. بهره های رسمی شانزده هفده درصد است و امسال، بهره های غیررسمی تا چهل پنجاه درصد هم می رسد. اگر کسی نیازی داشته باشد و بخواهد از بازار غیررسمی پول تهیه کند این حدود است.

خوب! در کنار این قضیه با توجه به بالا رفتن درآمد، ما شاهد این هستیم که تورم لجام گسیخته ای در جامعه حاکم است. تورمی که در جامعه حاکم است طبق آمارهای رسمی تا بیست و چهاردرصد گفته اند ولی آمارهائی که منابع مستقل درآورده اند از تفاوت قیمت پارسال و امسال، تورم بالای پنجاه درصد است. اگر کرایه خانه، قیمت مسکن و مایحتاج ضروری را مثل برنج و گوشت و در نظر بگیرید، تورم بالای پنجاه درصد است. یک چنین درآمدی در دست عده ای خاص قرار می گیرد و مردم با یک تورم لجام گسیخته مواجه هستند که اساساً برون رفت از این مسئله برایشان به رویا تبدیل شده. چنین اختلاف طبقاتی ای در هیچ کشوری باین شدت وجود ندارد. قطعاً وجود چنین اختلاف طبقاتی ای باعث بالا رفتن جرایم، درگیری ها و خشونت ها می شود. شما انتظار دارید آن جوانانی که فرضاً در مرحله ی برونمندی خودشان - سنین 28 تا 25 سال- هستند وقتی می بینند که جلوی چشمشان عده ای ماشین های آخرین مدل سوار می شوند و ویلاهای وسیع دارند و تعطیلات خارج از کشورشان دایر است و چه عکس العملی باید داشته باشند؟ در همین حال یک جوان بیست تا بیست و پنج ساله که در اوج توانایی خودش است باید کنار خیابان بایستد یا مثلاً کوپن فروشی کند یا سیگار فروش شود و طبیعی است که چنین چیزی برای این جوانان قابل تحمل نیست و عصبان خواهند کرد. این عصبان به انواع مختلف خودش را نشان می دهد. این عصبان یا این اختلاف طبقاتی که وجود دارد، در دانشجویان و در فعالین کارگری این مساله را ایجاد می کند که این وضع باید تغییر کند، مردم عادی که آگاهی ندارند به انواع مختلف اعتراض می کنند؛ حالا یا دزدی می کنند، یا تجاوز می کنند، یا از دیوار مردم بالا می روند یا قاچاق فروشی می کنند یا راهزنی می کنند و یا با پاسدارها درگیری می شوند. اینها همه ناشی از آن اختلافی است که در بین درآمدها است، ثروت عظیمی که در دست یک عده ای قلیل هست و نود درصد مردم از این ثروت محروم هستند و اگر این وضع ادامه پیدا کند، هم چنان شاهد گسترش اعتراضات هستیم.

در مقابل چنین وضعیتی ناپسامانی، مدیریت یا مسولین کشور به جای اینکه به فکر اصلاح قضایا باشند و اختلاف طبقاتی کم شود و قدری از این ثروت به دست مردم برسد، فقط خشونت را بالا می برند. چون هیچ برنامه ای ندارند. اینقدر فساد ادارات را فرارگرفته که دولت نمی تواند برنامه ی رفاهی یا عام المنفعه ای پیاده کند. در اولین گام که بخواهد برنامه ای را برای رفاه عمومی یا یک مقدار تقسیم ثروت بهتر پیاده کند، با همان مافیای قدرت و ثروت برخورد می کند که خیلی از خود دولتی ها هم جزوشان هستند. اینان از هر گونه برنامه ای اصلاحی جلوگیری می کنند، از برنامه ی تامین اجتماعی یا از برنامه ایجاد اشتغال جلوگیری می کنند. وام هائی برای اشتغال مثلاً "تصویب کردند" که ده میلیون تومان

به افراد بیکار بدهند. هیچ کدام از این وام ها بر اساس گزارش هائی که ما داریم، به دست آدم های بیکار نرسیده. همان مدیران کدانی بلافاصله شرکت های بزرگی تاسیس کردند و این وام ها را در مقیاس هزار تا ده هزار تا گرفتند که اشتغال ایجاد کنند ولی همه سر از بازار سپاه درآورد.

این باصطلاح ناپسامانی روز به روز افزایش پیدا می کند و روز به روز آن تضادی را در بین بخش های مختلف جامعه هست، افزایش می دهد. فقط و فقط راهی برای دولت و مسئولین و قوه ی قضائیه - مجموع کل دستگاه مدیریت کشور- میماند، این است که خشونت را بالا ببرند. و با همان شعار قدیمی "النصر به رعب" با ایجاد ترس و وحشت بتوانند این افراد عاصی، مردم عاصی و مردمی را که به هر حال جان به لبشان رسیده خاموش کنند. خوب تاریخ هم نشان داده که اینها وسائلی نیست که بتوانند برای بلند مدت مردم را ساکت کند و فقط در کوتاه مدت ممکن است عده ای بترسند. به هر حال در دراز مدت اصلاً جواب نخواهد داد و "گر این شهر است و این شهریار- به تو ملکی ویران دهد صد هزار."

برابری: آقای تقفی، اشاره داشتید که فاصله طبقاتی و اختلاف طبقاتی در جامعه ایران حاکم است. با پیشبرد اصل 44 قانون اساسی که با خصوصی سازی های بخش اعظم اقتصاد ایران همراه شده، آیا واقعاً هدفی در تشدید این قضیه بوده یا نه و دولت فکر می کند که با این طرح می تواند اشتغال ایجاد کند و مشکل بیکاری را حل کند؟ شما در این رابطه چه فکر می کنید؟

تقفی: شما از اصل 44 صحبت می کنید! عرض شود که مساله اصل 44 مساله ای هست که خوب رویش خیلی تبلیغات شده و خواسته اند بگویند که با پیاده کردن این اصل، کمی موضوع اشتغال می تواند قابل حل باشد. الان که با شما صحبت می کنم، قانون اساسی را پیش رو دارم. قبل از اصل 44، اصل 43 قانون اساسی را داریم. اگر واقعاً قرار است اصول قانون اساسی پیاده شود، خوب اصل چهل و سوم مقدم است. در این اصل می گوید: "برای تامین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد یا حفظ آزادی او، اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر اساس ضوابط زیر استوار می شود: 1- تامین نیازهای اساسی مسکن، خوراک، پوشاک، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه 2- تامین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسائل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسائل کار ندارند."

من می خواهم بگویم که این خیلی واضح و روشن است، اگر کسی بدغدغه قانون اساسی را دارد، خوب در ابتدا وظیفه اش است که اصل 43 را عملی کند. هم از نظر شماره مقدم هست و هم از نظر عقلی مقدم است. مثلاً تا موقعی که نتوانستید برای مردم کار مناسب ایجاد کنید، نتوانستید مسکن مناسب ایجاد کنید، با این همه درآمدی که دارید نتوانستید برای مردم غذای مناسب تامین کنید، با این نفت صد دلاری که می فروشید و با اینکه در بسیاری از زمینه ها از نظر درآمد سرانه فروش نفت و معادن و تحصیل و آموزش و پرورش و میزان متخصص و دیگر زمینه ها از منطقه جلوتر هستیم، و شما با همه ی قدرت توتالیتری که داشتید و قدرت یک جانبه ای که داشتید و هیچ معارضی نداشتید، نتوانستید این نیازها را تامین کنید و حالا با اصل 44 می خواهید چه کار کنید؟ چهار تا کارخانه را یا صد و دویست کارخانه را، ثروت زیادی را که مال مردم است و ثروت عمومی است، اینها می خواهند به یک عده خواص و نورچشمی های خودشان بدهند. با این وسیله اشتغال ایجاد نخواهد شد.

من در مورد خصوصی سازی ها بارها چیزهائی نوشته ام. خصوصی کردن در حقیقت بصورتی که در این جا صورت می گیرد، حراج کردن اموال عمومی است. کارخانه ای که در اطرافش صدها نفر مشغول به کار هستند، با قیمتی بسیار ارزان واگذار می کنند. این سیاستی است که به طور مشخص در جای جای صنایع ها دیده می شود. ما این را دنبال کردیم و تحقیقاتی در همین زمینه کرده ایم و مقالاتی هم بارها در همین زمینه توی مجله "راه آینده" که داریم، نوشته ایم. ابتدا می آیند صنایعی را با واردات ورشکست می کنند - در زمینه صنایع نساجی این کار را کردند، در زمینه صنایع قند الان دارند همین کار را می کنند، در زمینه صنایع فولاد همین کار را می کنند- و در واقع موقعی که می خواهند کارخانجات را بفروشند، ابتدا آن عده ای که مافیای قدرت و ثروت هستند با پول عظیمی که دارند، کالای تولیدی آن کارخانجات را وارد می کنند تا آنها ورشکست شوند. وقتی که ورشکست شدند عده ای وارد می شوند و آنها را به ثمن بخرن می خرند و با پائین ترین قیمت به یک عده ای خاص واگذار می کنند و آن عده ای خاص هم با فروختن مواد اولیه کارخانه، با فروختن ماشین آلات کارخانه و با فروختن زمین کارخانه، چندین و چند

ده برابر سود می برند. نمونه های بسیار زیادی هست و ما این نمونه ها را بارها گفته ایم. مثلاً در مورد "کالای الکتریکی رشت" ما نمونه و آمار مشخص و دقیقی داریم. در زمینه همین صنایع شکر باز آمار دقیقی ارائه دادیم. شکر زیادی و باندازه مصرف چند سال وارد کردند. همین اعتراضاتی که کارگران کارخانه ی هفت تپه دارند، دقیقاً مربوط باین مساله است. می خواهند این صنعت را ورشکست کنند و بعد کارخانجات اش را به ثمن بخرن به یک عده نورچشمی که همگی از وابستگان قدرت و ثروت هستند، بفروشند.

اساساً آنچه که به عنوان خصوصی سازی و اصل 44 می خواهند اجرا کنند، به هیچ عنوان موفقیت ندارد و از همین الان شکست خورده است. علاوه بر اینکه چیزهائی که اینها دارند اجراء می کنند اصلاً مخالف خود اصل 44 است. یکی از پاراگراف های اصل 44 می گوید: "بخش دولتی شامل کلیه ی صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک داری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه ها ی بزرگ آب رسانی، رادیو-تلویزیون، پست و تلگراف، هواپیمائی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است." اساساً آنچه که اینها می گویند به عنوان خصوصی سازی اصل 44 می کنند، خلاف نص صریح اصل 44 است. پست و تلگراف و تلفن را الان خصوصی کرده اند و دارند به شرکت های خصوصی واگذار می کنند. شبکه های آب رسانی را دارند می فروشند. ما آمار نیروگاه ها را داریم که چندین نیروگاه بزرگ را فروخته اند. بانک داری را خصوصی کرده اند. بازرگانی خارجی را خصوصی کرده اند. بسیاری از صنایع مادر مثل اتومبیل سازی و امثالهم را خصوصی کرده اند. الان کارخانه ی بنز را که دویست کارگر داشت و قطعات بنز را وارد می کردو قرار بود ...، قیمت ارزانی و به ثمن بخرن به چند نفر از وابستگان حکومتی فروخته اند.

اساساً تمام کارهائی که اینها دارند تحت اصل 44 می کنند، در حقیقت ضد اصل 44 است، علاوه بر اینکه اصل 43 کاملاً فراموش شده است. الان در این مملکت کسی امنیت شغلی ندارد. ما در مورد مسکن هم آمار داریم و حتی آماری که اخیراً خود وزیر مسکن داد، عجیب است! من نمی دانم این آمارها را بعضی از این مسئولین نمی خوانند؟! یا همین طوری از رویش رد می شوند؟ یا فقط از روی کاغذ یک چیزی را می خوانند؟ پرریوز در روزنامه ها خواندیم که ایشان فرموده است که ما هفده و نیم میلیون خانوار داریم و شانزده میلیون مسکن داریم. حالا بگردیم از اینکه اینها مسکن را چی می دانند و مثلاً یک اتاق کوچکی را در یک گوشه ای ساخته شده، مسکن می دانند که اصلاً مسکن نیست و در ته حلبی آباد است. ولی طبق همین "آمار" یک و نیم میلیون خانوار بی خانه داریم. یعنی اگر برابر همین "آمار" هر خانواده ای را چهار نفر در نظر بگیریم، طبق گفته ی وزیر مسکن ما شش میلیون بی خانه داریم.

خوب برابر اصل 43 شما نتوانسته اید بعد از سی سال برای شش میلیون خانه تهیه کنید و حالا رفته اید اصل 44 را دفرمه می کنید برای اینکه صنایع بزرگ را به افراد مورد نظرتان واگذار می کنید! اصلاً! فکر می کنم که گاهی که آدم عمیق می شود توی این مساله یک نوع طنز هست! چه کار می خواهند بکنند؟

برابری: آقای تقفی، به نظر می رسد که طرح هائی که امروز در ایران اجرا می شود، بیشتر سیاست های نئولیبرالی در ایران و انطباق با سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هست. جنبش های اجتماعی که در ایران فعال هستند مثل جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش روشنفکری و حتی فعالین ضد جنگ، چقدر با این طرح ها و سیاست های نئولیبرالی مخالفت می کنند و مبنای خودشان را بر تاکید روی محور فاصله و اختلاف طبقاتی در ایران قرار می دهند؟

تقفی: خدمتتان عرض کنم که شما فرمودید "به نظر می رسد" که این ها مطابق سیاست نئولیبرالیستی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است، بنده عرض می کنم که به نظر نمی رسد! بلکه دقیقاً از دوره ی باصطلاح "دولت سازندگی" دولت ایران یا مدیران و مسئولین کشور سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را پذیرفت و اجرا کرد. این بهم ریختگی اقتصادی که شما الان می بینید، فساد اداری ای که حاکم شده و مسائل خصوصی سازی باین شکل درآمد که دارند صنایع عمومی را می فروشند - صنایع عمومی دولتی نیست، صنایع عمومی یعنی مال مردم- و به چه کسی می فروشند و بعد پولش را چه کار می کنند؟ دولتی چیز دیگری است و اینها صنایع عمومی را به عنوان دولتی می فروشند که همه این کارها مغلطه کاری است.

ببینید! سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در حدود بیست سال است که در حال پیاده شدن است. یعنی هر ده سال است که این سیاست ها - هشت سال در دوره "سازندگی" هشت سال در دوره

"اصلاحات" و الان هم حدود سه سال در این دوره - در حال پیاده شدن است. این سیاست های باصطلاح جهانی سازی یا نئولیبرالیستی آمده است و با یک حکومت توتالیتر در هم آمیخته. یک توتالیترالیسم همراه با سیاست های نئولیبرالیستی ملغمه ای هست که امروز ایجاد کرده است. حالا بعضی سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را بعضی کشورها آمده اند برای اینکه صنایع آلوده کننده را کمتر کنند یا آلودگی محیط زیست را کمتر کنند، از این سیاست ها استفاده کرده اند و پیشرفت هایی داشته اند. البته شکی نیست که کل این سیاست ها برای آزادی تجارت و برای آزادی سرمایه در همه ی کشورها دارد پیاده می شود. بخصوص که این سیاست ها پس از فروپاشی بلوک شرق و با "نظم نوین جهانی" به گونه ای پیاده شده که فقط سرمایه شرکت های بزرگ بتوانند به نیروی کار صنایع انسانی ارزان و منابع حیاتی و معدنی ارزان دسترسی پیدا کنند.

خوب! این سیاست ها را همه می شناسند و می دانند ولی آنچه که در ایران دارد اتفاق می افتد توام شدن این سیاست ها با یک نظم توتالیتر هست که این دو فساد موجود را به وجود آورده و یکی از نقاط گریه همین سیاست ها حکومت هایی هستند که هیچ گونه زمینه های آزادی و مشارکت مردم را اصلاً نتوانسته اند فراهم کنند و شاید بنابر ماهیت شان هیچ گاه هم نتوانند فراهم کنند. مساله ای که ما امروز به عنوان در هم ریختگی سیاسی و اقتصادی می بینیم، این فساد و جنایت ها و اعدام ها و دستگیری ها و سرکوب ها که می بینیم؛ مجموعاً پیوندی هست که بین سیاست نئولیبرالیستی و یک حکومت تک گرا، در اینجا حاکم شده است. قطعاً فعالین سیاسی- اجتماعی، فعالین کارگری و دانشجویان اساس اعتراضات شان به همین وضعیت موجود است. به همین ترکیبی است که از نئولیبرالیسم و این فساد اداری حاکم به وجود آمده که مانع هر گونه حرکت صحیح و سازنده ای شده.

در مورد بخش دوم سولاتان که درباره جنگ فرمودید، خوب فعالین داخلی در مورد جنگ نظرشان را گفته اند و هر جا که توانسته اند به شرایط جنگی اعتراض کرده اند. شرایط جنگی که الان به نظر می آید به خاطر این گزارش اخیر که شانزده نهاد امنیتی امریکا ارائه کرده اند، یک مقداری تخفیف پیدا کرده. به نظر می آید که با این گزارش که ایران چند سال است ساختن سلاح اتمی را کنار گذاشته، یک مقدار حدت جنگی فروکش کرده. اما تا قبل از این فروکش کردن حدت جنگی، طبیعی بود که ما با جنگ مخالفت می کردیم. و همه ی فعالین با جنگ مخالفت می کردند. مخالفت از دو وجه بود: یکی اینکه جنگ عملی غیرانسانی است. باعث نابودی کشور و نابودی مردم می شود. در درجه اول صدمات جنگ به مردم بی دفاع است و در درجه اول به کارگران و زحمت کشان و مردم آلوده نشین است. کسانی که به هر حال فاقد قدرت هستند. قدرتمندان از جنگ چندان لطمه ای نمی بینند. آنها به راحتی جاهای امن دارند و ثروت دارند و به سرعت می توانند پول های شان را در کوله بارشان بگذارند و به کشور امن و راحتی بروند و زندگی کنند. ما کمتر دیده ایم که توی جنگ طبقات حاکم خودشان ضرر ببینند و بیشتر مردم هستند و همواره نود و پنج درصد لطمات جنگ متوجه مردم است. حالا ممکن است اتفاقی یک بومی هم توی خانه ی یکی از افراد حاکم بخورد و گر نه عمدتاً مردم هستند که بی خانه و آواره می شوند. در نتیجه همواره همه ی فعالین اجتماعی با این وجه جنگ مخالف بودند.

وجه دوم این جنگ را شرایط جنگی داشت که آن وجه دیگر شرایط جنگی برای مردم ما همچنان به اندازه یک جنگ خطرناک است. و آن اینکه از این شرایط جنگی حاکم و باصطلاح "مدیریت" این کشور برای محدود کردن هر چه بیشتر منافذ تنفس مردم استفاده می کنند. یعنی شما شرایط جنگی دارید و کسی هیچ گونه اعتراضی نمی تواند بکند و به عنوان شرایط جنگی هر اعتراضی سرکوب می شود. ما وضعیت بلشویونی بخصوص توی شرایط بحرانی یکی دو هفته ای اخیر در کشور داشتیم. سرمانی که در هفته اخیر به مردم بی پناه هجوم آورد، باعث شده که در بسیاری از شهرهای شمالی و غرب و بخشی شهرهای شرق کشور - آمارش را داریم - و حتی در همین تهران، سوخت رسانی بسیار با وضعیت بدی مواجه شده. مردم شهرهای شمالی غذا ندارند و حتی بعضی با قطار به تهران می آیند و نان می خردند و به آن جا می برند. مواد غذایی ندارند، سوخت ندارند، عده ی زیادی از سرما مرده اند، در بسیاری از جاده ها نتوانسته اند مردم را از توفان نجات بدهند و بلشوی عجیبی شده. حالا در این بلشویونی فروشگاه ها مواد ضروری مردم را به شدت گران کرده اند. قیمت مواد ضروری مردم به شدت افزایش پیدا کرده. به طوریکه امروز فروشگاه ها برچسب های قیمتی که پشت

کالاهای خودشان هست رعایت نمی کنند. شرایط مثل دوران جنگ شده که هیچ چیزی در کشور قیمت نداشت. این بلشویونی نشان دهنده ی این است که اصلاً سررشته امور از دست بسیاری از مدیران دررفته و نمی توانند کار را ادامه بدهند. یکی از مسائل شرایط جنگی همین است که بیشترین فشار به مردم می آید و می گویند چون شرایط جنگی است و حکومت خاص توتالیتر است، اجازه نمی دهد کسی در این زمینه اعتراضی بکند از این نظر مردم به نوعی در شرایط جنگی ای قرار می گیرند که حتی جنگی هم نشده. از این دو وجه طبیعی است که فعالین اجتماعی با جنگ موافقتی نخواهند داشت و همواره در صف اول مخالفت قرار داشته اند. برابری: آقای ثقفی از شما بی نهایت ممنونیم که در این گفتگو شرکت کردید و اگر در پایان صحبت ناگفته ای مانده است، می توانید با شنوندگان و بینندگان ما مطرح کنید. از توضیحات آخر شما در مورد وضعیت معیشتی مردم و بخصوص در این فصل سرما و عدم امکانات اولیه ای که تشریح کردید، بسیار متأسف شدیم. امیدوارم که هر چه زودتر این مشکلات رفع شود و مردم ایران واقعاً از آزادی، برابری و امکانات اولیه انسانی برخوردار باشند. ثقفی: من امیدوارم که شرایط بهتر بشود. هر چند ما از وجود گوش شنوا یک قدری ناامید شده ایم! ولی مردم باید اینرا بدانند که بدون وجود نهادهای مردمی، بدون وجود تشکل های کارگری مستقل، تشکل های دانشجویی، تشکل های صنفی و تشکل های روشن فکری، کاری از پیش نخواهد رفت. ما شاهد این هستیم که یک تشکل روشنفکری که سالها است در ایران نهادینه شده و کانون نویسندگان می باشد، الان پنج سال است که حتی اجازه نمی دهند که این نویسندگان در یک جا دور هم جمع شوند و مجمع عمومی شان را تشکیل بدهند. حتی اگر در خانه های خصوصی هم جلسه ای تشکیل بدهند، خیلی وقت ها مزاحم آنها می شوند و با نیروی انتظامی می آیند و جلوی آنها را می گیرند. خوب طبیعتاً در چنین شرایطی کار کردن بسیار مشکل است ولی امکان پذیر است. امکان پذیر به همان ترتیبی که می بینیم که می توانند کارگران، می توانند مردم نهادهای مستقل خودشان را تشکیل بدهند ولو اینکه با سختی زیادی مواجه هستند. به هر حال چاره ای جز متشکل شدن مردم نیست. موفق باشید.

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

قطعهنامه پایانی هفته کارزار مشترک فعالین جنبش کارگری ایران در خارج از کشور در مورد کشتار کارگران خاتون آباد

(چهارم بهمن 1382) 18-26 ژانویه 2008

تاریخ مبارزات طبقه کارگر همیشه و همه جا، هر اندازه که سیستم سرمایه‌داری در توان داشته، مملو از توطئه، تهدید و فشار، سرکوب سیستماتیک، اخراج، زندان و شکنجه، کشتار، ترور و اعدام بوده و خواهد بود. خاتون آباد و به گلوله بستن کارگران نمونه‌ای از توحش رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران است که در پاسخ به خواست کارگران، یعنی حق برخورداری از نان و کار انجام گرفت. یورش وحشیانه رژیم اما، به کارگران خاتون آباد که منجر به جان باختن 4 تن از کارگران مبارز به نام‌های ریاحی، مهدوی، مومنی، جاویدی و یک دانش آموز بنام پور امینی و زخمی شدن دهها نفر، زندانی و اخراج صدها نفر شد، نتوانست مانع اعتراضات، اعتصابات و پیشروی جنبش کارگری ایران گردد.

تجربه نشان داده هر اندازه که کارگران مسلط بر آگاهی طبقاتی و از همبستگی و تشکیل پایدار کارگری شان برخوردار بوده اند به همان اندازه موفق گشته‌اند که نظام سرمایه داری و دست نشانگان شان را به عقب نشینی وادارند. تاریخ طولانی مبارزات طبقه کارگر در جهان مملو از این افت و خیزهاست. متقابلاً همه رژیم های حامی استثمار و سرمایه بدون استثناء با همه تلاش و ترغدهایشان در این تکاپو بوده و خواهند بود که اسلحه طبقه کارگری متشکل مستقل طبقاتی شان را از آنها بگیرند و برای اینکار از هروسویه ممکن استفاده می نمایند.

اتخاذ روش سرکوب جنبش های اعتراضی اعم از کارگران، زنان ، دانشجویان و ملیت‌های تحت ستم برای ایجاد سد و مانع در جهت اتحاد آنان و رادیکالیزه شدن این جنبشها بویژه جنبش کارگری است. دستگیری و زندانی نمودن فعالین و مدافعین چپ و سوسیالیست و آزادیخواه جنبش دانشجویی در سراسر دانشگاههای ایران در همین راستاست. اما سرکوب و ترور بوسیله مرتجعین حاکم ، نه تنها نتوانست هیچ خللی در گام‌های استوار مدافعین و فعالین جنبش های اجتماعی - سیاسی بوجود آورد، بلکه روند حرکتها بطور نسبی در جهت رادیکالیزه شدن به پیش می‌رود.

ما در روز 4 بهمن، روز کشتار کارگران خاتون‌آباد، همگام با جنبش کارگری ایران و همراه با خانواده های گرامی‌شان، یاد آن عزیزان و تمامی کارگران جانباخته در ایران را گرامی داشته و با همبستگی و همیاری در راه تحقق خواسته‌های طبقاتی کارگران متحدا علیه نظام گنبدیده سرمایه داری مبارزه را به پیش خواهیم برد.

ما تلاش خواهیم کرد چهره جنایت کارانه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را در همه نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی، در بین انسان‌های آزاده و مدافعین طبقه کارگر در جهان افشاء کنیم.

کارگران مبارز! تداوم مبارزه طبقاتی‌مان برای کسب نیرو و توازن قوا بر علیه سرمایه و سیستم سرمایه داری درگرو سازماندهی کارگران در تشکلهای مستقل توده‌ای - طبقاتی کارگری است.

با توجه به موقعیت کنونی کارگران در ایران بخشی از خواسته های خود را پیش‌شرح زیر اعلام می کنیم.

1- ما خواهان محاکمه مسببین کشتار کارگران خاتون آباد در یک دادگاه صالحه می‌باشیم!

2- ما خواهان پرداخت غرامت به خانواده جان باختگان هستیم!

3- ما خواهان لغو تمامی قراردادهای موقت و ایجاد امنیت شغلی برای کارگران می‌باشیم!

4- ما خواهان آزادی تمامی کارگران زندانی از جمله محمود صالحی و منصور اصلنو، شناسایی و مجازات عاملین ترور مجید حمیدی، و منع هرگونه پیگرد قضایی در مورد آنان هستیم!

5- حق تشکلهای مستقل، برپایی اجتماعات و اعتصابات کارگری، حق کار، حق مسکن، حق تحصیل، حق بهداشت و درمان رایگان به مثابه حقوق پایه‌ای و مسلم کارگران و زحمتکشان ایران میباشد!

6- ما ضمن دفاع از جنبش دانشجویان خواهان آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی بویژه دانشجویان دانشگاه‌های ایران در حوادث اخیر (شانزدهم آذر) روز تاریخی و به یادماندنی علیه نظام ستم شاهی هستیم!

7- ما فشار و اخراج مهاجرین افغانستانی و سایر کارگران را قویاً محکوم می‌کنیم!

8- ما ضمن دفاع از خواسته‌های به حق جنبش زنان، خواهان برابری دستمزد کارگران زن و مرد و رفع هرگونه ستم جنسیتی در سطح جامعه می‌باشیم!

10- ما خواهان ممنوعیت فوری کار کودکان در همه عرصه‌ها هستیم!

11- ما خواهان عدم دخالت نیروهای نظامی، اطلاعاتی، امنیتی و انتظامی در امور کارگری هستیم!

12- ما خواهان رفع هر گونه فشار و تهدید بر تشکلهای مستقل اجتماعی - سیاسی هستیم!

زنده و پایدار باد اتحاد و همبستگی جنبش جهانی کارگران!

یاد تمامی جانبختگان جنبش کارگری گرامی باد!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

نابود باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران

ژانویه 2008 - بهمن 1386

1. کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا

2. کمیته حمایت از کارگران ایران - تورنتو کانادا

3. کانون حمایت از کارگران ایران - نروژ

4. جمعی از کارگران پیشروی تبعیدی - سوئیس

5. کمیته همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - فرانسه

6. کانون همبستگی با کارگران ایران - کلم

7. کانون همبستگی با کارگران ایران - فرانکفورت و حومه

8. کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران - هانوفر

9. کمیته همبستگی با کارگران در ایران - هامبورگ

10. کمیته همبستگی کارگران ایران و سوئد - استکهلم

11. گروه همبستگی با جنبش کارگری - برلین

12. اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

13. انجمن کارگری جمال چراغ‌ویسی

14. کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوئد)

کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر

ابراهیم لطف الهی، دانشجوی رشته حقوق دانشگاه پیام نور سنندج، روز 16 دی ماه در جلسه امتحان، توسط نیروهای اطلاعات بازداشت، و به مدت 2 روز در بازداشتگاه اطلاعات نگهداری شد. وی سپس روز 18 دی، به زندان سنندج انتقال یافت و توانست با خانواده اش ملاقات کند.

اسماعیل، برادر این دانشجو می گوید: "در روز ملاقات، او روحیه بسیار خوبی داشت و هیچ صحبتی از شرایط بازداشتگاه و شکنجه های احتمالی به میان نیاورد." وی ادامه می دهد: "روز پنج شنبه 20 دی، مجدداً برای ملاقات به زندان مراجعه کردیم، اما به ما اعلام کردند که او به دادگاه اعزام شده است. با این حال مسئول اعزام به دادگاه، "سروان محمدی" چنین چیزی را تکذیب کرد و گفت که کسی را به این نام به دادگاه نفرستاده، بعد از آن به شعبه 4 دادیاری، مراجعه کردیم، آنجا هم گفتند که وی به دادگاه فرستاده نشده است."

به این ترتیب، خانواده این دانشجو بازداشت شده از روز 20 دی ماه، به تمام ارگان های مربوطه مراجعه کردند، اما با پاسخ روشنی مواجه نشدند. اسماعیل می گوید: "از روز پنج شنبه به هر جا مراجعه کردیم؛ کسی پاسخ نداد و ما کاملاً از وضعیت برادرم بی خبر بودیم."

بالاخره غروب روز 25 دی ماه، وزارت اطلاعات طی تماسی با خانواده ابراهیم، از آنها خواست که پدر او به همراه فرد دیگری، به ستاد وزارت اطلاعات مراجعه کنند. و در آنجا با دادن نشانی مزار وی در بهشت محمدیه) گورستان سنندج) به پدر این دانشجو اعلام کردند، که پسرش در زندان خودکشی کرده است، خانواده ابراهیم اما نظر دیگری دارند. آنها می گویند "اگر فرضیه خودکشی صحیح است، چرا وزارت اطلاعات بدون اطلاع خانواده، جنازه وی را دفن نموده، آیا این عمل به دلیل هراس آنها از آشکار شدن اثر شکنجه های جسمی بر بدن ابراهیم، نبوده است؟"

اسماعیل لطف الهی می گوید: "در قبرستان، مزاری را نشانمان دادند و گفتند پیکر ابراهیم آنجا دفن شده، در حالی که روی مزار را با پتن پوشانده بودند!، اما ما اصلاً نمی دانیم که آیا زیر آن خاک، پیکر ابراهیم است یا نه؟"

وزارت اطلاعات، همچنین خانواده لطف الهی را تهدید نمود، که اخبار مربوط به مرگ مشکوک فرزندشان را منعکس نکنند. اسماعیل، اضافه می کند: "پس از نصب اعلامیه های برادرم، بر دیوارهای شهر، عده ای ناشناس بلافاصله، آنها را پاره می کردند."

مرگ مشکوک این دانشجو کرد در زندان سنندج در حالی صورت می گیرد که چندی پیش نیز، زهرا بنی یعقوب، پزشک 27 ساله، در بازداشتگاه منکرات شهر همدان، به شکل مشکوکی جان باخت.

مسئولان نیروی انتظامی، دلیل مرگ دکتر زهرا بنی یعقوب را نیز، خودکشی عنوان کردند.

با این وجود، مشخص نیست، حتی به فرض قبول فرضیه خودکشی در بازداشتگاه ها، چه دلایل و شرایطی باعث این اقدام از سوی این دو زندانی شده است. اسماعیل لطف الهی، در حالی که هنوز از مرگ برادر، بهت زده است می گوید: "از تمام سازمان های بین المللی و حقوق بشری می خواهیم که مسئله مرگ برادرم را پیگیری کنند، او بی گناه کشته شد."

تاریخ: 13/10/ 27

الحاجی محمد سوهارتو

یادگار زمانی که اسلام ابزار مفیدی برای طرف دیگر بود

بر سر کشوری که روزی برای کشتن بشکر بی خدایان، آن، آب رودخانه هارا به رنگ خون در آوردند، چه آمد که امروز گروه بحران بین المللی توصیه میکند از ریشه کن کردن جهادی های آن باید دل برکنند؟

*نه شیلی، بلکه این اندونزی بود که نخستین طرح جامع، نو لیبرالی برای حمله برق آسا به موانع آزادی بازار را به نمایش گذاشت. روشنگری. الحاجی محمد سوهارتو که اکنون در بیمارستانی در جاکارتا، در بستر مرگ افتاده است، نامی آشنا برای نسل های کنونی نیست. گرچه او 86 ساله است، ولی فقط 9 سال پیش بود که از قدرت به زیر آمد. این ناشناختی ناشی از ضعف اطلاعات عمومی نسل جوان نیست. به هر حال این نسل هیتلر را می شناسد، از گولاک استالین زیاد شنیده است، از جنایات خمرهای سرخ هم خبرهایی دارد، میلسویچ و صدام را در دادگاه دیده است.

اما نه این نسل، نه نسل های قبل سوهارتو را هرگز در یک دادگاه جنایی بین المللی ندیدند. هرچند قتل عامی را که او در اندونزی به راه انداخت، بدترین کشتار عمومی [genocide] بعد از هولوکاست هیتلر خوانده اند. حتی سازمان CIA آنرا یکی از بدترین قتل عام های قرن 20 توصیف کرد. فریاد دادخواهی مردم نیز در داخل خفه شد و از طریق رسانه های بزرگ بین المللی به گوش مردم جهان نرسید.

کشتار سوهارتو را، فشرده ترین، کشتار تاریخ جهان هم خوانده اند. این بدان علت است که او تنها در فاصله چند ماه بعد از کودتا علیه دولت ملی سوهارتو، حدود یک میلیون نفر را به قتل رساند. رقم قربانیان کودتار تا سه میلیون نفر هم تخمین زده اند. برتراند راسل در این مورد گفت: در عرض 4 ماه در اندونزی، 5 برابر بیش از آن آدم کشته شد که طی 12 سال در ویتنام کارزارجنایی که سوهارتو بعد از کودتا به راه انداخت بطور سیستماتیک و هدف گیری شده فعالین اتحادیه ها، روشنفکران، هنرمندان، و همه زنان و مردانی را که گرایشات چپ و دمکراتیک داشتند هدف گرفته بود.

ANDRE VLTCHKE نویسنده، روزنامه نگار و فعال حقوق بشر در مورد این قتل عام نوشته است: هزارها معلم به قتل رسیدند. هنرمندان را خاموش کردند. استودیوهای فیلمبرداری را بستند. مراکز تجمع روشنفکران را ویران کرده و به بازارچه یا پارکینگ تبدیل کردند. کتاب ها را سوزاندند... اندونزی بعد از 1965، مثل کامبوج بعد از خمرهای سرخ، سال صفر، خود را تجربه میکرد. چند سال کشور را بستند و همه کسانی را که هدف بودند، گرفتند و قصابی کردند. رودخانه برانتاس در جاوه شرقی و بسیاری دیگر از آبهای مجمع الجزیره، از انبوه اجساد انباشته شد، آب آنها به گفته شاهدان سرخ فام شده بود... برای شناسایی اهداف، سوهارتو هم از ابزار خارجی و هم از ابزار داخلی، فراوان بهره برد. VLTCHKE نوشته است سازمان CIA یک لیست 10000 نفری از اعضای حزب کمونیست در اختیار کودتاچیان قرار داده بود. در داخل علاوه بر نیروهای نظامی و امنیتی که در چارچوب برنامه فاشیستی، نظم نوین، هدف های تعیین شده را میزدند، از کارزاری به نام مبارزه علیه آته نیسم، استفاده شد. اینجا بود که پای احزاب اسلامی به میان می آید. نیروهای این احزاب که بطور سنتی و از زمان مبارزه برای استقلال، و با استفاده از دوستی و دشمنی قدرت های حاکم، جای پای وسیعی در جامعه باز کرده بودند، برای پیدا کردن و حذف بی خداها و کفار، بسیج شدند.

سوهارتو بطور اخص یک دولت اسلامی تشکیل نداده بود. اتفاقا دیکتاتوری اومتامیل به غرب بود، یادولت های غربی بویژه آمریکا، انگلیس و استرالیا روابط بسیار حسنه ای داشت، مورد تشویق بانک جهانی قرار گرفته بود، و حتی زمانی هم که ستاره اش رو به افول بود، وقتی کنگره آمریکا طرحی برای محدود کردن کمک مالی به دولت اندونزی را مطرح کرد، رئیس جمهور وقت آمریکا، جرج هربرت بوش به شدت با این طرح مخالفت برخاست. اما آن زمان رابطه عشق و نفرت رهبران، جامعه جهانی، و رهبران اسلامی، احوال دیگری را سیر میکرد. امروز شبکه نومحافظه کاری - نو لیبرالی تبلیغات گسترده ای به راه انداخته اند تا بین جنبش های بنیادگرای اسلامی و جنبش های سوسیالیستی و چپ قرابت و خویشاوندی ایجاد کنند. شاگردان مکتب آنها در کشورهای جهان سوم، بویژه در کشورهای اسلامی این عوامفریبی ها را به نام علم و تحلیل، اشاعه میدهند. اما حقیقت این است که طی نیم

قرن یک ائتلاف فشرده به معنای اخص بین جریان های اسلامی و قدرت ها امپریالیستی و نیروهای مدافع سرمایه جریان داشت. این ها دست در دست هم به کشتارها دست زده اند، کودتاها کرده اند، دولت های ملی را زیر و دیکتاتوری ها را پرکشیده اند. ائتلاف دیکتاتورها، حامیان غربی آنها و نیروهای اسلامی، نقش مهمی در به عقب راندن نیروهای مدرنیته بازی کرده است.

بهانه ی ائتلاف دردوره آغازین سرکوب، جنگ سرد بود. اما این فقط بخشی از حقیقت است. یک دهه بعد با اینکه دیگر از حزب کمونیست خبری نبود سوهارتو قتل عام در تیمور شرقی را به راه انداخت. ANDRE VLTCHKE در مورد تعداد قربانیان این قتل عام رقم 200000 نفر ذکر میکند که برابر بود با یک سوم جمعیت این ملت کوچک. به نوشته او علیرغم اینکه رهبران تیمور شرقی پلاتفرمی ملایم، ملی و غیر سوسیالیستی داشتند، سوهارتو در این مورد نیز از کارت جنگ سرد استفاده کرد و گفت: "تشکیل یک کویای دیگر در سواحل خود را تحمل نخواهیم کرد."

اشتراک منافع نیروهای اسلامی و قدرت های حاکم و حامیان غربی آنها در سرکوب نیروها ی مترقی از الزامات جنگ سرد فراتر میرفت. نیروهایی که بالفعل یا بالقوه میتوانستند مسیر دمکراسی را باز کنند، یک تهدید استراتژیک برای اردو طرف این ائتلاف محسوب میشدند. ائتلاف موضعی آنها در سرکوب نیروهای ترقیخواه، بیش و پیش از مسایل ژئوپلیتیک، از ضدیت آنها با دمکراسی مایه میگرفت.

به همین جهت سوهارتو با اینکه با فعالیت حزبی نیروهای اسلامی موافق نبود و به آنها اجازه فعالیت رسمی هم نداد، اما بعد از کودتا، سران حزب معصومیه را که در دوره سوهارتو به زندان افتاده بودند آزاد کرد و دست جناح تندروی اسلامی و طرفدار برقراری قوانین شریعه، یعنی دارالاسلام، را برای قتل گسترده بی خدایان، باز گذاشت. سازمان سیا نیز از سال ها قبل با معصومیه همکاری کرده و به کمک آنها علیه حکومت سوهارتو شورش به راه انداخته بود. کمک های سیا به این گروه، در همان زمان سوال برانگیز شده بود. زیرا گروه مزبور با اینکه معتدل تر از گروه دارالاسلام بود، ولی سوابق ضد آمریکایی داشت. اما در سیاست، قدرت، وسیله هدف را توجیه میکنند، و در کشوری که بزرگ ترین اکثریت مسلمان جهان را در خود جای داده بود و احزاب اسلامی پر نفوذی داشت و علیرغم همه اینها اکثریت نیروهای سازمان یافته و روشنفکران به گرایش چپ تعلق داشتند. چه ابزاری برای سرکوب این نیروها بهتر از اسلام و گروه های اسلام گرا.

گروه های اسلام گرا، به فکر قوانین شریعه بودند. قدرت های بزرگ غربی به فکر کشورگشایی برای سرمایه، و سوهارتو به فکر قدرت و غارت. آنها در ائتلاف با یکدیگر به فتوحاتی، نایل شدند، که هنوز هم تلاش می کنند رازهای آن را مخفی نگه دارند و تا اندازه زیادی هم موفق شده اند. نه شیلی، بلکه این اندونزی بود که نخستین طرح جامع، نو لیبرالی برای حمله برق آسا به موانع آزادی بازار را به نمایش گذاشت. کمی پایین تر به این مساله می پردازیم. فعلا در رابطه پرفراز و نشیب دو سوی، جنگ با ترور، که برای اردو طرف، برکت خیز، است، میمانیم. بنیادگرایان هم از توره خوردند هم از آخور.

سوهارتو در سال های بعد با نیروهای اسلامی درگیری هایی داشت و در دهه 70 سران دارالاسلام را به زندان انداخت و تشکیلات آنها را تار و مار کرد. اما سرکوب توسط یک دیکتاتوری فاسد و خونریز این گروه را نه تضعیف بلکه تقویت کرد. مثل افغانستان، ریشه های بمب بالی را باید در رابطه عشق و نفرت دیرین دو طرف، جنگ با ترور، دنبال کرد. گروه بحران بین المللی ICC در گزارشی در سال 2005 نوشت تاریخ 55 ساله دارالاسلام نشان میدهد شبکه جهادی های وابسته به این جریان چنان ریشه دوانده اند که نمی توان آنها را از بین برد. حتی اگر تک تک رهبران این حزب دستگیر شده و از صحنه خارج شوند، باز نسل جدیدی حول ایدئولوژی ارتجاعی آن گرد می آیند. این گروه در گزارش مزبور با قطع امید از مبارزه قطعی با بنیادگرایان، پیشنهادهایی فنی برای محدود کردن آنها میدهد تا حداقل اندونزی هم مثل افغانستان به مرکز بین المللی صدور جهادی ها تبدیل نشود.

سوالی که گروه بین المللی بحران باید به بررسی آن بپردازد این است: کشوری که علیرغم سابقه 55 ساله و حتی قدیمی تر احزاب اسلامی اش، در نیمه دهه 60 آنقدر آته نیست و طرفدار حقوق مدنی و البته مخالف با قوانین شریعه، بوجود آورده بود که برای سرکوب شان آنها را از هوا زیر آتش گرفتند، چه استحاله ای را از سر گذرانند که حالا باید حتی امید نجات از شریعتمدارانی که سر بریده دختران بی گناه نوجوان را در خیابان و بیابان می اندازند از برنامه خارج کرد؟

بخشی از پاسخ البته به ریشه کن کردن نیروهای مدنی در همان دهه 60 مربوط است. اسلام گراها برای اهداف- آمریکا و سوهارتو- وسیله محسوب میشدند. ولی عکس آنهم درست است. آمریکا و سوهارتو نیز برای اسلام گراها ، وسیله به شمار می آمدند. اما این پاسخ کافی نیست. مشکل اصلی در خود هدف و استراتژی است، نه در وسیله و تاکتیک. اگر گروه معتبر ICC که تحلیل های مفید برای قدرت های سیاسی حاکم تهیه میکند، به لیست فاسد ترین حاکمان دهه های اخیر که توسط Transparency International تهیه شده نگاهی بیندازد، به

یک نکته کلیدی میرسد. لیست این است:

- *سوهارتو 35-15 میلیارد دلار. اندونزی، 1967-98
- *فردیناند مارکوس: 10-5 میلیارد دلار. فیلیپین، 1972-76
- *موبوتو سسه سکو: 5 میلیارد دلار. زئیر، 1965-97
- *سانی آباچا: 5-2 میلیارد دلار. نیجریه، 1993-98
- *اسلوبودان میلوسویچ: 1 میلیارد دلار، یوگسلاوی، 1989-2000
- *ژان کلود دوالیه: 300-800 میلیون دلار. هائیتی، 1971-86
- *البرتو فوجی موری: 600 میلیون دلار. پرو، 1990-2000
- *پاولو لازارنکو: 114-200 میلیون دلار. اوکراین، 1996-7
- *ارنولدو آلمان: 100 میلیون دلار. نیکاراگوآ، 1997-2002
- *جوزف استرادا: 1998-2001. فیلیپین، 1998-2001

لیست تکان دهنده است. نه از نظر ارقام که فقط ناظر بر اتهام های رسمی از اختلاس هاست و ابعاد واقعی فساد را نشان نمیدهد، بلکه به خاطر اینکه نزدیک به اتفاق این حاکمان فاسد، یعنی همه به جز یک نفر، میلسویچ که با صندوق بین المللی پول کشمکش هایی داشت، همان عواملی بودند که، هدف و استراتژی، قدرت های بزرگ سیاسی و اقتصادی را به اجرا گذاشتند. بیشتر آنها به عنوان سبیل، نماینده یا کارگزار دموکراسی غربی و جهان آزاد، به مردم معرفی شدند. بسیاری از آنها رسماً ماموریت داشتند جنبش های دموکراتیک، سکولار، ملی گرا و ترقیخواه را قلع و قمع کنند و بسیاری از آنها سر این نیروها را به سیخ کشیدند و به حامیان خود تقدیم کردند تا مثلاً فیلیپین پایگاه نظامی آمریکا و کلنی جدیدی بماند که بزرگ ترین صادرات اقتصادی اش کلفت و نیروی کار ارزان بعلوه ی جهادی هاست .. تاساندینیست ها به زیر کشیده شده و ملاکان و دلان سابق شرکت های بین المللی به قدرت بازگردند. فوجی موری که اکنون به خاطر نقض حقوق بشر در دادگاه محکوم شده است، فقط به خاطر کشتار چریک های توپومارو مورد تمجید قرار نگرفت، وقتی هم که شوک فوجی، را به دستور صندوق بین المللی پول به اجرا گذاشت به عنوان یک قهرمان برای او هورا کشیدند. او در دادگاه پر بیراه نمی گفت وقتی به عنوان قهرمان مبارزه با تروریسم و تورم بر سر دادگاه فریاد می کشید. پاولو لازارنکو شریک دزدی های خاتم یولیو تیموشنکو Yulia Tymoshenko از برنامه ریزان انقلاب نارنجی اوکراین و نخست وزیر کنونی آن است. آن دو نیمی از منافع خصوصی کردن صنعت و تجارت را در جیب خود ریختند و آمریکا نام یکی و روسیه نام دیگری را به عنوان سابق و قاچاقچی پول به اف بی آی و پلیس اینترنت دادند.

وقتی این افراد فاسد با یک برنامه سیاسی و اقتصادی مبتنی بر غارتگری، به عنوان نماینده دموکراسی معرفی میشوند، چه جای حیرت اگر بنیادگرایان مرتجع نیز خود را نماینده عدالت بخوانند. و وقتی که راه پیشروی به سوی دموکراسی و آینده ای روشن نیز با کشتارها و سرکوب ها به سنگلاخ تبدیل شده، جای حیرت نیست که دعوت بنیادگرایان به پسروی و بازگشت به اعماق تاریخ، مقبولیت پیدا کند.

بنیادگرایان هم از توبیره خوردند، هم از آخور و قدرت های بزرگ بین المللی و سرمایه داران هم توبیره آنها را در مسیر راه با سر نیروهای ترقیخواه و سکولار پر کردند، هم آخور آنها را با حمایت از دیکتاتورها و پوپولیست های فاسد و انباشتن جامعه از فلاکت و ریاکاری و بی حقی عمومی پر تکه داشتند.

مافیای برکلی و سناریوی شیلی

ست همان زمان که سوهارتو طرح فاشیستی نظم نوین خود را پیش می برد و دستگاه های دولت از راس تا فرمانداری ها و شهرداری ها را تحت کنترل نظامیان آدمکش قرارداد و احزاب و پارلمان و اتحادیه ها و روزنامه های مستقل را تعطیل کرده و کشتارهای خونین را به راه انداخته بود، یک گروه از اقتصاد دانان آمریکایی معروف به مافیای برکلی، Berkeley Mafia، به اندونزی وارد شدند. آنها یک "بسته اقتصادی" همراه داشتند که دو دهه بعد از کفر ایلیس هم مشهور تر شد و به کمک شبکه های جهانی قدرت و ثروت که از دانشگاه ها تا رسانه ها را تحت کنترل خود در آوردند به عنوان عقل سلیم، به خورد مردم داده شد: **ننولیرالیسم**.

سناریویی که در اندونزی به اجرا در آمد نه فقط به لحاظ مضمون اقتصادی و طرح های تعدیل ساختاری و خصوصی کردن ها و غیره، بلکه حتی در شکل هم دقیقاً به شیلی شباهت داشت: کودتا توسط فردی نزدیک به سوارانو و حمایت مخفی از نظامیان بالارته در ارتش طراحی شد. از مدت ها قبل و از دهه 50 با کمک سازمان سیا تدارک وسیعی برای برآمد این نیرو صورت گرفته بود. فتح سیاسی از طریق سرکوب برق آسا ولی همه جانبه پیش رفت و در وحله نخست در هم شکستن اتحادیه ها و هر نوع ساختار قادر به حمایت

از منافع ملی و قادر به مقاومت در برابر سرمایه را هدف گرفت. فتح اقتصادی تحت مدیریت متمرکز "مافیای اقتصاددانان" پیش رفت که به صورت مستشاران دوران استعماری عمل میکردند. برخی از تحلیل گران حتی نوشته اند حزب کمونیست اندونزی که به لحاظ بزرگی سومین حزب کمونیست جهان بود و در داخل کشور به لحاظ نیرو حداقل همردیف حزب حاکم و احزاب اسلامی بود، هرچند متمایل به چین محسوب میشد اما مثل حزب سوسیالیست شیلی گرایش به اروکمونیسم داشت و تلاش میکرد از طریق پارلمانی به قدرت برسد.

ننولیرالیسم در حالیکه "آزادی" را به عنوان شعار خود انتخاب کرده است، عموماً با محدود کردن دموکراسی و در موارد اخص مثل اندونزی و شیلی با فاشیسم سیاسی راه خود را گشود. نتایج برنامه اقتصادی که به کمک این جنایت تاریخی در اندونزی پیاده شد چه بود؟ فساد حیرت انگیز خاندان سوهارتو که تا هم روز کش و قوس های قانونی مربوط به آن ادامه دارد، بهتر از شاخص های رشدی که به خاطر آن سوهارتو مورد تمجید قرار گرفت، و واقعیت این برنامه را به نمایش میگذارد. به چند رقم توجه کنید که

VLTCHK به دست داده است، توجه کنید:

ثروت سوهارتو و خانواده اش را بیش از 45 میلیارد دلار تخمین میزنند که بیش از مجموع بودجه بانک جهانی و سازمان ملل است. خانواده سوهارتو در اندونزی 36000 کیلومتر مربع املک دارند که 10000 متر مربع بهترین زمین های جاکارتا و 40 درصد زمین های تیمور شرقی جزو آن است. گفته میشود طی 32 سال دیکتاتوری سوهارتو بیش از 73 میلیارد دلار از طریق خانواده اش بالا کشیده شد. اختلاس شخصی سوهارتو از اموال عمومی که در گزارش سازمان بین المللی شفافیت ذکر شده 35-15 میلیارد دلار است. همه اینها در حالی است که حقوق رسمی سوهارتو در آخرین سال حکومتش فقط ماهی 1764 دلار آمریکا بود! برخی از کسانی که با مافیای برکلی همکاری میکردند اسناد و شواهدی منتشر کرده اند که نشان میدهد چگونه این اختلاس ها در بطن برنامه تعدیل و خصوصی کردن و همراه آن آغاز شد و پیش رفت. اما مافیای حامیان سوهارتو در خارج و داخل کشور این پرونده ها را هم ماستمالی کرده و میکنند، زیرا بعد از خیزش یک جنبش گسترده علیه سوهارتو به سرعت او را از قدرت بیرون کشیدند، اما نخبگانی که این حکومت سیاه را اداره میکردند پشت دولت جدید که با اصلاحاتی روی کار آمد موقعیت خود را حفظ کردند. VLTCHK مثال جالبی به دست میدهد. "دادگاه عالی" اندونزی مجله تایم را به پرداخت 106 میلیون دلار خسارت به دیکتاتور محکوم کرد زیرا این نشریه در مقاله ای در سال 1999 نوشته بود سوهارتو و خانواده اش در طول دوران دیکتاتوری میلیون ها دلار ثروت اندوخته اند. دولت اندونزی پیشنهاد های سازمان های بین المللی برای کمک به این دولت در شناسایی اموال سوهارتو و بستن حساب های او در خارج و اعاده پول ها به خزانه دولت اندونزی را رد کرد و این پیشنهادها هرگز در رسانه های عمومی انعکاس نیافت. دولت کنونی حتی پرونده اختلاس از خزانه دولت را به بهانه وضع جسمانی نامناسب، بست. همه اینها در حالی است که مقامات برجسته داخل و خارج برای ادای احترام به دیکتاتور به بستر مرگ او می شتابند.

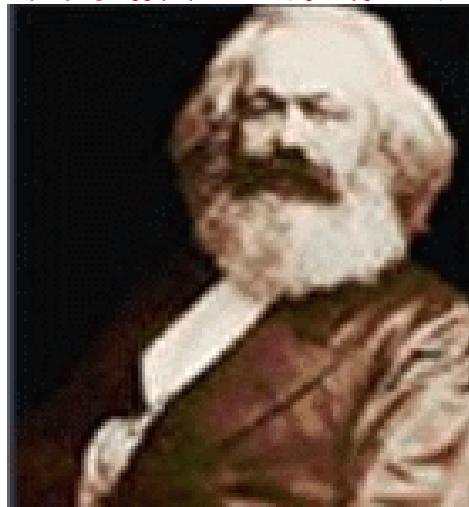
در حالیکه دیکتاتور آخرین نفس های خود را می کشد، زخم های ملت اندونزی هم چنان باز است. هنگام وقوع جنایت درهای داخل کشور را به بیرون و چشم خارج از کشور را بر شبه جزیره ی غرق در خون را بستند. بعد از سقوط دیکتاتور مردم درون کشور را به بهانه جلوگیری از اشاعه " ویروس " تباه کننده گذشته به فراموشی میخوانند و در خارج به حافظه کوتاه رسانه های "معتبر" برای فراموش کردن تاریخ متوسل میشوند. اما تاریخ آن پیکر فاسدی نیست که بر روی تختی در جاکارتا آخرین نفس های خود را میکشد تا بتوان آن را به گور سپرد و با لعنی از شر او و یادش خلاص شد. تاریخ زخم دیده بدون نشانندن متهمانش به روی صندلی عدالت و روشن شدن حقیقت درمان نمی شود.

تاریخ خونین اندونزی در عفونتی که از اعماق زخم های بازش میجوشد خود را نشان میدهد: در فساد که سراسر ساختار این کشور را فراگرفته، در مداخله فساد آور قدرت های جهانی که سیاستمداران فاسد یک بازو و " اسلام معتدل بازوی دیگر آن را تشکیل میدهد، در گسترش جنبش های واپسگرایی که زماتی به بهانه بی خدا کشی، راه را برای دیکتاتور داخلی و مافیای برکلی گشودند و حالا به بهانه مبارزه با همانها به صحنه سیاست، و جنایت، بازگشته اند.

گویا همراه با نفس های آخر دیکتاتور، میلیون ها انسانی که در آرزوی دست یابی به مدنیت و دموکراسی و عدالت در اعماق این تاریخ به خون غلطیند، یک لحظه از گور برمیخیزند و با نگرانی به این صحنه مینگرند. راه ریشه کردن بنیادگرایی و دیکتاتوری و فساد دولتی، پیشنهادهای تکنیکی گروه بحران بین المللی نیست، بازگشت وجدان های آگاه و آزادی است که در آن سال های خونین به دست ائتلاف دو طرف جنگ با ترور به گور سپرده شد.

برگرفته از سایت روشننگری

«مانیفست حزب کمونیست»، سمبل باورهای طبقه بااند



به مناسبت ۱۶۰مین سال تصویب «مانیفست حزب کمونیست»
ا. گاتوفسکنی، کاوشگر افتخاری معدن اتحاد شوروی،
شهر ریویزیورسک، برگردان: ا. م. شیزلی

با پایان یافتن سال ۲۰۰۷ و آغاز سال ۲۰۰۸، از زمانی که کارل مارکس و فریدریک انگلس، اولین برنامه علمی کمونیستها- «مانیفست حزب کمونیست» را نوشته و منتشر کردند، ۱۶۰ سال می گذرد. مانیفست در کنگره اتحادیه کمونیستها تصویب شد. همانطور که مارکس و انگلس می نویسند، آن زمانها، شیخ کمونیسم، بر بالای سر تمام اروپا به پرواز در آمده بود و «همه نیروهای کهنه اروپا برای "مبارزه مقدس" با این شیخ، متحد شده بودند». در نقطه مقابل این "مبارزه مقدس"، شعار «کارگران جهان متحد شوید!» مطرح شد. «مانیفست حزب کمونیست»، همان وقت، پرولتاریا را به علم شکست ناگزیر مبارزه طبقاتی با سرمایه داری و وقوع انقلابات پرولتری مسلح ساخت، اهداف و وظایف جنبش انقلابی پرولتری را تعیین و مشخص کرد. «ولادیمیر ایلیچ لنین در این باره می نویسد: جهان بینی نوین، شامل تمامی جوانب توالی ماتریالیستی، همه عرصه های زندگی اجتماعی، دیالکتیک به عنوان آموزش همه جانبه و عمیق تنوری مبارزه طبقاتی و نقش جهانی - تاریخی پرولتاریای انقلابی، سازنده جامعه نوین- جامعه کمونیستی- با روشنی و وضوح کامل تدوین شده است.»

انگلس، بر پایه «مانیفست...»، «اصول کمونیسم»، یعنی، همان اهداف برنامه استراتژیک حزب کمونیست را بصورت علمی و تنوریک بررسی و تدوین کرد، برای اولین بار، برخی اصول و اقدامات تاکتیکی و استراتژیکی حزب برای تدارک گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را فرمول بندی نمود. انگلس، در مقدمه «مانیفست حزب کمونیست» چاپ سال ۱۸۸۳، می نویسد: «فکر اصلی مانیفست حزب کمونیست عبارت از این است که، تولید اقتصادی و جامعه مبتنی بر آن، در تمامی مراحل تکاملی خود بر اساس سیاست و عقلانیت تاریخی آن ساخته می شود که، بر این اساس، (بعد از پایان جوامع اشتراکی اولیه) سراسر تاریخ، مبارزه طبقاتی است، مبارزه ای است بین استثمارگر و استثمار شونده، مبارزه بین طبقه تحت فرمان و طبقه فرمانروا در مراحل مختلف تکامل اجتماعی و اینک این مبارزه به مرحله ای رسیده است که، طبقه استثمارشونده و ستمدیده (پرولتاریا)، دیگر نمی تواند بدون آزادی ابدی همه جامعه از استثمار، ستم و مبارزه طبقاتی، از قید طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد. این است چکیده اندیشه مارکس.»

کارل مارکس، در «نقد اقتصاد سیاسی» یادآور می شود: «... پروسه زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه بر اساس شیوه تولید زندگی مادی شکل می گیرد... تمامی روابط اجتماعی و دولتی، همه سیستم دینی و حقوقی، همه دیدگاههای تنوریکی مطرح شده در تاریخ، بطور کلی همه مسائل روبنایی جامعه در تمام دورانها، بر روی شالوده تولید مادی، یعنی زیر بنا، برپا می گردد.»

مارکسیسم در خلاء زاده نشد، آن بعنوان تنوری علمی، با جمع آوری همه تازه ها و پیشروها، با نتیجه گیری انتقادی از تجارب رشد اجتماعی، تاریخی علمی، فلسفی و مبارزه استثمار شوندگان برای دستیابی به ایده های درخشان کمونیسم در خود، شکل گرفت. ولادیمیر ایلیچ لنین، در «سه منبع و سه جزء مارکسیسم» می نویسد: همه اجزاء تشکیل دهنده مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی، از تکامل سوسیالیسم تخیلی فرانسه، اقتصاد سیاسی انگلیس و فلسفه کلاسیک آلمان زاده شد.

تکامل اجتماعی پس از «مانیفست حزب کمونیست»، طبعاً، باعث تدقیق تنوری مارکسیسم گردید، اما، بنیان نظری آن، اصول و نتیجه گیریهایش بعنوان «سنگ بنا»، امروز هم همچنان تزلزل ناپذیر، حیاتی و دارای اهمیت مبرم می باشد.

جهان بینی علمی مارکسیستی آزمون زمان را تحمل کرده، از زیر «ضریبات مقدس» و مداخلان بورژوازی، اشکال مختلف تهاجمات ریویونیستی، «رادیکالیسم فرانسه» و «پلیس آلمان» سربلند بیرون آمد.

خلاقیت علمی و کار عملی ولادیمیر ایلیچ لنین، نمود عینی بلوغ منطقی و طبیعی، غنا و تکامل مارکسیسم، بود. وی، از موضع خلاق مارکسیسم، قانونمندی و چشم انداز تکامل اجتماعی، غنای تنوری انقلابی، آموزشها در باره حزب و دولت شوروی را توضیح داد. نظریات وی در رابطه با مبارزه دویستم مخالف اجتماعی، در باره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، در باره اصول همزیستی دولتها با ساختارهای اجتماعی متفاوت و بسیاری مسائل دیگر، تنها در سایه آموزه های علمی در باره سازندگی سوسیالیسم و کمونیسم زمینیه رشد یافت. بدین جهت، همانطور که در «صفحات تاریخ»، نوشتند، می نویسند و خواهند نوشت: لنینیسم عالیترین مرحله مارکسیسم و مارکسیسم دوران ماست. امروز این شیخ کمونیسم نیست که در جهان به جولان درآمده است، بلکه، واقعیتی است که، بیش از یک سوم بشریت جهان، با ایده های مارکسیسم- لنینیسم زندگی می کند و تکامل می یابد. دور نیست آن روزی که، بجای جامعه طبقاتی فرتوت بورژوازی و تضادهای طبقاتی آن، جامعه تشکیل شود که در آن جامعه، تکامل آزاد هر کس، شرط تکامل همه خواهد بود...، دیر یا زود آن روز فرا خواهد رسید.

... و این است هشدار «مانیفست حزب کمونیست»: «بگذار طبقات حاکم از ایده و عمل سوسیالیسم بر خود بلرزند...»، تا کنون نه تنها ارکان بورژوازی جهانی، حتی مدافعان سرسخت و انواع لیرالها و نوکران همنوای آن، تاب تحمل آنرا نداشته اند.

برای درک این اثر گرانبهای مارکس و انگلس، نیازی به تخصص فوق العاده نیست، فقط با خواندن توضیح ساده و واضح «مانیفست حزب کمونیست»، می توان دریافت که، مفاهیم بسیار ساده و روشن آن، برای هر کسی که از پیش به خود فریبی اینولوژیک گرفتار نشده باشد، قابل درک است. «مانیفست حزب کمونیست»، نه تنها حاوی تنوری انقلابی، حتی رهنمود عمل می باشد جانی که، در آن، گفته می شود: «نیروهای مولد اجتماعی در مرحله معینی از رشد خود به تقابل با روابط تولیدی موجود می رسند و یا، اینکه روبنای اجتماعی متناسب با نوع مالکیت را، در درون خود رشد می دهد. اشکال تکامل نیروهای مولده، این روابط را به زنجیرهای خود تبدیل می کند». انگلس در سال ۱۸۴۷، در رابطه با هستی و شعور نوشت: «این شعور مردم نیست که شیوه زندگی مادی آنها را تعیین می کند، برعکس، شیوه تولید مادی است که شعور سیاسی و فکری آنها را معین می سازد». سووتسکایا راسیا»، شماره ۱ (۱۳۰۷۳)، ۱۰ ژانویه سال ۲۰۰۸



* دیدگاه *

درباره اندیشه خسرو گلسترخی

هژیر پلاسچی

متنی که می‌خوانید پاسخ هژیر پلاسچی، نویسنده، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی است به سوالاتی که درباره خسرو گلسترخی از او شده است.

شاهرخ عزیز
سلام و پاینده باشی. امیدوارم «اثر» اثرگذار و پویا و بالنده آغاز شود و بماند و این یعنی مثلاً «قدم نو رسیده مبارک». من اما ترجیح می‌دهم ابتدا یک مورد را تذکر بدهم و بعد پاسخ سوالات را بنویسم.

به باور من شناختی که از علی و حسین در ایران می‌توان سراغ گرفت، شناختی است از وجه اسطوره‌گی اینان. و اصلاً طبیعی است در سرزمینی که پاسخ هر تلاشی برای رهایی و عدالت از مزدک و بابک تا همین امروز کند و زنجیر و زندان و مرگ بوده است، در سرزمینی که عدالت خواهی اش در قامت مزدک قتل عام شده، استقلال خواهی اش در قامت بابک مثله شده، عرفان رهایی خواهانه اش حنا، در قامت حرفیه و منصور حلاج بر دار شده، جنبش ضد فئودالی اش در قامت باب و طاهره ی قره العین به دست میر غضب سپرده شده، مشروطه اش استبداد می‌شود، جنبش ملی شدن صنعت نفت اش سقط چنین شده، انقلاب پنجاه و هفت اش ملاحظور شده و اصلاحات حکومتی اش از حسنگ وزیر و دوران فجر تا امروز اساساً مرده به دنیا آمده؛ آنچنان محافظه کاری و ملاحظه خواهی در ناخودآگاه ملی جاگیر شده باشد که ضرب المثلش بشود: «آسته برو، آسته بیا که گریه ساخت نزنه» یا «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» و سویی ی دیگر همان عرفان در قامت تسلیم طلبانه اش بشود: «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است/ یا دوستان مروت با دشمنان مدارا.»

در چنین جامعه‌ای با این مختصات که سرتاسر صفحات تاریخ اش سرشار است از سرکوبی مداوم و دنباله دار، باید هم مردمان اش اینچنین اسطوره ساز و اسطوره پرور باشند. از آن رو که اسطوره، وجهی از باور است که نماد تجسد آن چیزی است که مردمان دوست می‌دارند باشند. مردمان رویاهای خود را در قالب اسطوره‌ها فرا چنگ می‌آورند. در سیواوش مظلومانه قربانی می‌شوند و بر حق می‌مانند. در رستم پهلوانی می‌کنند و دیو سپید را به زانو در می‌آورند. در کلاه بر ظلم زمانه می‌شورند و از تخت به زیر می‌کشند. در علی تنها می‌مانند و عادل می‌شوند و صبوری پیشه می‌کنند. و در حسین با سیاهی و بدی و نکبت بیعت نمی‌کنند و بر عقیده می‌مانند تا دم مرگ. من همه ی اینها را نشان این می‌دانم که مردم این سرزمین در ناخودآگاه جمعی خود آزمندانه آرزو دارند بر حق و دلاور و شورش و عادل و صبور و استوار باشند و هر بار که برخاسته اند تا چنین باشند، استبداد و ارتجاع و استعمار و استعمار دست در دست هم، چوتان یک تن واحد بی رحمانه و دد منشاخانه آنان را از دم تیغ گذرانیده اند.

چنین است که از دیرباز تا همین امروز هر کسی که قدمی در مسیر دشوار رهایی خواهی و عدالت طلبی برداشته و ضربه ی جلادان مسلط نوش کرده است، خیلی زود در باور جمعی مردم و حتا رهایی خواهان و عدالت طلبان دیگر که از مردم جدا نیستند، از وجوه انسانی خود برکنده شده و تبدیل به یک اسطوره ی تمام عیار می‌شود. اصلاً خود همین خسرو گلسترخی نمادی از چنین پیش آمدی است. این گلسترخی است که «جان بر کف» مانند حسین تا آخرین دم می‌ایستد و چون آن دیگران با ظلم زمانه بیعت نمی‌کند. انگار آن کساتی که در پی شکنجه گاه ها توان ایستادگی را از کف می‌دهند، همان کساتی اند که در نی نوا از سپاه کوچک حسین روی برگرداندند و بازگشتند، انگار آنان که در دادگاه اینان را به محاکمه می‌کنند همان یزیدیان و شمریان زمانه ی خوندند.

این نوع برخورد اسطوره ساز و اسطوره پرور با تاریخ، گرچه دل فریب و زیبا و از آن پیشتر قابل درک است اما به باور من ریشه ی بسیاری از تیره روزی ها و سیاه بختی های امروز ماست. وقتی که گلسترخی قهرماتی همه چیز تمام می‌شود بای به دروغ گفت که اختلافات خانوادگی اش برای این بوده که در خدمت مبارزه ی انقلابی باشد، باید حتا بدترین شعرهای او را به تمامی حفظ کرد، باید باور داشت که گلسترخی در طول زندگی خود هیچ اشتباهی نکرده است. همین باور به کساتی که انقلاب مردم را مصادره کردند میدان داد که «همه چیز تمام» و «قهرمان» بر شانه های مردم سوار شوند و تا آنجایی بالا بروند که دست هیچ کس به فوزک پای مبارکشان هم نرسد.

وقتی آن دیگران چنین باید سرافکنده ی تاریخ باشند که تا همین امروز مورد لعن و نفرین قرار بگیرند، فراموش می‌شود که انسان یعنی موجودی که پوست و گوشت و عصب و استخوان دارد، یعنی وجودی چند ساحتی و کنگره ای با روحیه ها و توان ها و انرژی ها و استعدادهای متفاوت. و همین شناخت تک ساحتی از انسان می‌شود غیبت رنگ خاکستری در نگاه ما. می‌شود با سیاه، یا سفید. می‌شود خیر مطلق و شر مطلق. می‌شود نگاهی که باز همان مصادره کنندگان از آن بالا کشیدند.

وقتی اشتیاقی آن بیدادگاه فرمایشی می‌شوند نشانه ی آنکه همه چیز آن حاکمیت «شر مطلق» است، نتیجه ی انقلاب نه روندی رو به رشد با حفظ دستاوردهای نیک گذشته و دور انداختن نکبت ها که ویران کردن همه چیز و بازتولید همان نکبت ها می‌شود. همانگونه که خود گلسترخی در شعر «ویرانگری» را «اساس نبرد» و «نوید آبادی» می‌داند و ویرانی «هر آنچه ساختند» بدون «گلگونه های فسرده» را می‌خواهد. درست در چنین فضایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که زمانی محل جولان هنر و ادبیات معترض و بالنده بوده است و همین عباس سماکار و طیفور بطحایی و رضا علامه زاده از آن سربر کشیده اند، به

سازمانی ابتر و اخته بدل می‌شود. روزنامه ی کیهانی که همین خسرو گلسترخی از آن برمی‌روید، می‌شود ارگان اعتراف گیران و یاوران تاریکخانه ها و جوخه های ترور. رادیو و تلویزیونی که اقتدر امکان دارد تا در آن هنر و ادبیات معترض بیاد به صدا و سیمای قطب زاده و هاشمی و لاریجانی و ضرغامی فروکاسته می‌شود. نقاشی مدرن می‌شود «غریزگی»، سینمای موج نو می‌شود «سیاه نمایی»، مجسمه سازی می‌شود «بیت سازی جدید»، موسیقی پاپ می‌شود «غنا» و «ویرانگری» بالا می‌گیرد. انقلاب به جای ساختن و آفریدن، «هر آنچه ساختند» را ویران می‌کند.

کینه و نفرت آنچنان چشم ها را کور می‌کند که فراموش می‌کنیم همان بیدادگاه های فرمایشی، بدون هیات منصفه و وکیل مدافع و پشت درهای بسته با تماشاکرانی همه خودی، این بار در قامت دادگاه های انقلاب که باید نمادی از دادگری باشند، بازتولید می‌شود. و فراموش می‌کنیم که در کنار ناجی و خسروداد و نادری پور و آرش که سفاکند و خونریز، وزیر آموزش و پرورش و وزیر کشاورزی و شهردار تهران و رییس رادیو و تلویزیون را هم روانه ی میدان تیر می‌کنیم. البته هنوز آن زمان به این بلوغ نرسیده ایم که از اساس با حکم اعدام مخالف باشیم و در جهان هم چنین نیست هنوز). چه سزوتوش غم انگیزی است که نمی‌دانیم وقتی «خبری مطلق» را بر تخت نشاندند ایم و به او اجازه می‌دهیم با «شر مطلق» هرگونه که خواست رفتار کند و حتا برایش کل می‌کشیم، این «شر مطلق» هر روز گسترده تر می‌شود و باران خودمان را به زودی زود بر همان صندلی ها خواهیم دید که رج به رج روانه ی کشتارگاه ها و گورهای بی نشان می‌شوند. این مقدمه کمی مطول شد اما گمان می‌کنم که لازم بود آن را نوشته باشم و حالا می‌پردازم به پاسخ سوالات:

12) ابتدا بگویم که ممکن است به دلیل زیستن در داخل میهن نتوانم به اندازه ی کافی در پاسخ گفتن به این سوال صریح و شفاف باشم با وجود این تلاش می‌کنم منظوم را به صورت کامل بیان کنم و البته این را هم همین اول کار کوتاه و گذرا بنویسم که من سوسیالیسم را ایدئولوژی نمی‌دانم بلکه آن را یک روش و مند می‌شناسم.

به باور من گلسترخی و تمام کساتی که نه تنها از علی و حسین بلکه از اسپارتاکوس و مزدک و ماتی هم به عنوان سوسیالیست یاد کرده اند، به خطا رفته اند. من هم بر این باورم که سوسیالیسم روشی است مربوط به جهان مدرن، پس نمی‌تواند ربطی به جهان پیشامدرن و انقلابیون آن داشته باشد. تلاش برای آشتی میان اسلام و سوسیالیسم بر همین اساس تلاشی عبث است. سوسیالیسم دین و ایدئولوژی نیست که ناقض اسلام، یهودیت، مسیحیت یا هر باور مذهبی دیگری باشد. همانگونه که سوسیالیسم در مورد خوردن شراب و آداب زناشویی سکوت کرده، اسلام هم در مورد دانش مدرن حرفی برای گفتن ندارد. به همین دلیل است که جمهوری اسلامی با تمام تلاشی که در دوران حاکمیت اش برای اسلامی کردن دانشگاه ها انجام داده، تنها موفق شده دانشجویان دگراندیش و دگرباش را سرکوب کند و در برخی موارد جداسازی جنسیتی و پوشش اجباری را رسمیت دهد.

درست اینجااست که باید روشن کنم تعریف من از انسان غیرمذهبی چیست. انسان غیرمذهبی به باور من انسانی نیست که لزوماً به خدا اعتقاد نداشته باشد یا مسلمان نباشد. انسان غیرمذهبی انسانی است که اگر خودش بر اساس باورهای دینی اش مشروب نمی‌خورد، نخواهد که همه ی انسان ها هم مشروب نخورند و هرکس که مشروب خورد را مستحق «حد» نداند. انسان غیرمذهبی انسانی است که نخواهد همه ی جهان را به زور «تغزیر» و «حد» و «مصاص» و «رجم» به بهشت موعودی که به آن اعتقاد دارد، ببرد. بر همین پایه است که من استالین و ژدانف و پل پوت را مذهبی می‌دانم و در مقابل کلیسای انقلابی آمریکای لاتین را غیرمذهبی. چرا که انسان غیرمذهبی حتا نمی‌خواهد همه ی انسان ها را به زور «حزب طبقه ی کارگر» و «کارکاب» به سعادت برساند. در اینجااست که به نظر من باید مارکس فیلسوف را از مارکس جامعه شناس و اقتصاددان جدا کرد. آیا برای باورمندی به شیوه ی عمل سوسیالیستی حتماً باید ثابت کرد که خدا وجود دارد یا نه؟ آیا اعتقاد داشتن یا نداشتن به خدا یک امر شخصی نیست؟ همه ی اینها را نوشته‌ام که نتیجه بگیرم ترجیح می‌دهم در مورد شخصیت های تاریخی چون امامان شیعه با نگاهی غیرمذهبی قضاوت کنم.

3 و 1_ اگر بخواهم در پاسخ به این سوال تنها به صورت مجرد خسرو گلسترخی را بررسی کنم می‌توانم به این اشاره کنم که گلسترخی در خانواده ای مذهبی و در کنار پدربزرگی رشد کرده که روحانی و از انقلابیون مسلمان بازمانده از جنبش جنگل بوده است. در اشعار گلسترخی هم ارادت بی حد و حصر او را به انقلابیون جنگلی به وضوح می‌توان دید و احتمالاً روایتی که گلسترخی از پدربزرگش در مورد امامان شیعه شنیده، روایتی انقلابی بوده است. اما می‌خواهم به بهانه ی این پرسش به مسئله ی مهم تری بپردازم.

اول: باید دید گلسترخی در چه زمان و مکانی چنین سخنی گفته است. زمانه، زمانه ای است که مذهب نه تنها از تربیون های رسمی تبلیغ نمی‌شود بلکه با تبلیغ شدید پان آریانیسم حتا کم رنگ هم شده است. از سوی دیگر مسلمانان شانه به شانه ی مبارزان چپ مارکسیست در میدان مبارزه حضور دارند. بنیادگرایی چون نواب صفوی و آیت الله سعیدی هستند که اولی تیرباران شده و دومی زیر شکنجه جانش را از دست داده است. مسلمانان مدرن و رفرمیست و لیبرالی هستند مانند مهدی بازرگان و بدالله سحابی که روانه ی زندان شده اند. مسلمانان مدرن و انقلابی و چپگرایی هستند مانند محمد حنیف نژاد و سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان که در برابر جوخه های اعدام ایستاده اند. آنچه از تربیون های رسمی تبلیغ می‌شود، ایران کهن و کوروش کبیر و شکوه هخامنشی است. درست در این هنگامه می‌نبرد، در این «شب» که به قول سیواوش کسرای «در سنگر خاموشی هم رزماتیم» که «بیدار، به ناچار، به همیاری هم می‌مانیم» است که نه تنها گلسترخی

بلکه بخش بزرگی از انقلابیون مارکسیست با احترام از باورهای اسلامی یاد می کردند.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران به عنوان رادیکال ترین تشکل موجود مارکسیست، روابط صمیمانه ای با سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان رادیکال ترین و البته چپگراترین تشکل موجود مسلمانان داشت و حتی این دو سازمان در چند عملیات مشترک با هم همکاری کردند. در زندان هنگامی که بنیادگرایان فتوای نجس - پاک را دادند، مجاهدین مسلمان این فتوا را نپذیرفتند و زمانی که سرهنگ زمانی در زندان قصر نماز صبح را که پیش از ساعت بیداری باید خوانده می شد، ممنوع کرد، انقلابیون مارکسیست در کنار مجاهدین نماز خواندند. غلامحسین ساعدی مارکسیست بر طبعه ی بسیاری از نماینده های هایش آیتانی از قرآن را می نوشت و درست در آستانه ی انقلاب شعری از سیاوش کسری با موسیقی اسفندیار منفردزاده و صدای فرهاد مهرداد که هر سه به مارکسیست بودن شهره بودند، منتشر شد که در آن از پیامبر اسلام به عنوان پیامداری والا نام برده می شد که گفته است: «یک دیار هرگز به ظلم و جور نمی ماند/ برپا و استوار». از این نمونه ها می توان بسیار شمرد. هنوز مانده بود تا مذهب رسمی و حکومتی گورستان های بی مرز شمار کنند.

حکومتی شدن اسلام اما تمام این هم پیوندی ها را ویران کرد. نه تنها ادبیات ضد مذهبی و نه غیر مذهبی، رواج یافت که این سال ها یک گرایش غریب به ایران کهن و زرتشت و کوروش کبیر دیده می شود. نمونه ی آن را می توان در همین واکنش وسیع مردم به موضوع بی اهمیتی مانند فیلم 300 دید. این رفتار یک رفتار واکنشی است در برابر حاکمان. پس گل سرخی به غیر از زیاده روی در سوسیالیست خواندن «مولا علی» و «اباندر غفاری ها» و «سلمان پارسی ها» کار عجیبی نکرده است.

دوم: همه ی اینها اما نشان از مسئله ای مهم تر دارد که تا همین امروز گریبان نیروهای چپ مارکسیست را گرفته است. مسئله ای به این صورت که نیروهای چپ مارکسیست در جامعه ای مذهبی، آن هم مذهبی با مشخصه ها و ویژگی های اسلام، چگونه باید با توده ها ارتباط برقرار کنند؟

این مسئله تنها گریبانگیر چپ ایرانی هم نبوده است. با اینکه لاقال در برخی کشورهای اسلامی مانند مصر و الجزایر و لبنان و فلسطین و ترکیه و عراق و سودان و ایران، چپ مارکسیستی احزاب ریشه دار و قدرتمند داشته است، اما هیچگاه نتوانسته بر اساس باورهای لنینیستی خود قدرت را قبضه کند. البته از دو نمونه ی افغانستان و یمن جنوبی که مارکسیست ها با کودتای سرخ که ربطی به مردم نداشته است به قدرت رسیدند بگذریم. در این سال های اخیر هم که چپ دچار دگردیسی شده است هم هنوز نه با قبضه ی قدرت از سوی هنوز لنینیست ها رویه رو شده ایم، نه با یک جنبش وسیع از سوی چپ رادیکال (نه لزوماً آنتهایی که بر خود نام چپ رادیکال گذاشته اند) که به جنبشی فرایارلمانی اعتقاد دارد. حتی آن بخش از چپ که می خواهد در انتخابات پارلمانی و با اتکا به جنبش های توده ای شبیه آنچه در آمریکای لاتین تجربه می شود، اهرم های قدرت را لاقال برای مدتی در دست بگیرد هم نتوانسته در کشورهایی که امکان شرکت در رقابت های انتخاباتی را دارد، پیروزی به دست آورد.

بخشی از این ناکامی مداوم را می توان نتیجه ی حکومت های سرکوبگر و خونریز و آدمی ستیز دانست، بخشی را می توان نتیجه ی تسلط رهبران رفرمیست و ملامطه کار بر احزاب چپ دانست، بخشی را می توان نتیجه ی دخالت های اتحاد شوروی و البته گوش به فرمانی احزاب سنتی چپ از برادر بزرگتر برای حفظ منافع شوروی دانست. اما باید امروز که بسیاری آب ها از بسیاری آسیاب ها افتاده است، اعتراف کرد که بخشی از این ناکامی، بی برو برگرد به دلیل این بوده است که چپ مارکسیست در کشورهای اسلامی آنگاه که باورداشتی انقلابی و رادیکال داشته آنگاه که رهبرانش آنگونه رفرمیست نبوده اند که جنبش را به مسلح مصلحت سنجی و هراس خوردگی بیرن باز هم نتوانسته فرودستان و غارت شدگان را بسپار کند چرا که نتوانسته با توده های مسلمان رابطه ای درست و منطقی برقرار کند.

و این مسئله، مسئله ی چگونگی ارتباط چپ مارکسیستی با توده های مذهبی تا همین امروز هم باقی است و به گمان من نیروهای چپ این کشورها اگر نمی خواهند راه حل های تخیلی مانند «حجاب برگیران» صادر کنند، باید در این مورد بحث و گفتگو کنند تا خرد جمعی راه برون رفتی بیابد.

4 - من به راستی معنای این سوال را نفهمیدم. اما اگر منظور غیبت فرهنگ دموکراتیک در عمل و اندیشه ی چپ ایرانی آن سال هاست باید بنویسم این معضل فقط مختص مارکسیست ها نیست. در همان سال ها وقتی رهبران حزب توده را در گذر از دالان های وحشت و کابل و تازیانه مقابل دوربین تلویزیون آوردند، نهضت آزادی ایران که یک تشکل اسلام گرای لیبرال اخراج شده از حکومت بود در بیانیه ای بلند بالا برای شکنجه گران و اعتراف گیران دست افشانی کرد. و این چنین رفتارهایی هنوز هم از سوی لیبرال ها ادامه دارد پس چپ ایرانی در چنین رفتاری یگانه نبوده است و نیست. از این گذشته گفتن دموکراتیک را در آن سال ها تنها در میان تعداد انگشت شماری از روشنفکران مستقل می بینیم که خود آنها هم در عرصه ی عمل اجتماعی و سیاسی گاهی رفتارهایی به شدت غیردموکراتیک داشته اند.

در اساس به باور من جامعه ی ایرانی در آن سال ها توجهی به فرهنگ دموکراتیک ندارد. حتی خواست های دموکراتیک مانند حقوق زنان، حقوق کودکان و حفظ محیط زیست چنین که امروز مهم و اثرگذار است، نبوده اند. با وجود این باید در مقام دفاع از چپ ایرانی آن سال ها این را هم نوشت که درست در زمانه ای که نه تنها تازه به حکومت رسیدگان دست به کار حذف زنان از عرصه های اجتماعی بودند بلکه هیچ زنی در تشکل های وابسته به حاکمیت جدید حضوری

جدی نداشت؛ در تشکل های چپ بود که زنان نه تنها نقشی فعال داشتند، نه تنها بخش مهمی از بدنه ی تشکیلاتی را تشکیل می دادند، بلکه به راحتی می توانستند تا سطح مرکزیت و رهبری رشد کنند. این نیروهای چپ بودند که وقتی تازه به حکومت رسیدگان تصمیم گرفتند پوشش مذهبی را در ادارات دولتی اجباری کنند، زبان به اعتراض گشودند. وقتی تازه به حکومت رسیدگان کرسی قضاوت را برای زنان علامت ممنوع زدند، متحصن شدند. گیرم که این اعتراض ها و تحصن ها پیگیرانه نبود و در نهایت به نفع مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم ابر و نیمه کاره رها شد اما همین اعتراض نیم بند در زمانه ای انجام می شد که مهندس مهدی بازرگان یکی از شاخص ترین چهره های مسلمانان لیبرال به حق رای زنان رای منفی می داد. باید این را گفت که چپ ها بودند که در صفوف جبهه ی دموکراتیک ملی ایران و کانون نویسندگان ایران و یکی دو تشکل دیگر به آغاز سانسور و حذف اعتراض کردند. باید این را گفت در زمانه ای که تشکل های حکومتی حتی با نام کنگره ی تشکیلاتی بیگانه بودند، چپ ایرانی در سخت ترین شرایط سرکوب و تهدید کنگره هایی برگزار کرد که با وجود همه ی انتقادات به هر حال کنگره ی تشکیلاتی بودند.

اینجاست که امروز لاقال می توانیم از آن تجربه ی دشوار و سخت استفاده کنیم. ما این روزها باید تمرین کنیم که بتوانیم اندیشه ی مخالف خود را تحمل کنیم. باید بتوانیم نقد رادیکال را هم مفهوم با فحاشی و سرکوب شفاهی و کتبی ندانیم. باید بتوانیم حضور دیگران را درک کنیم و هم نوا با محمد مختاری به این باور برسیم که «درک حضور دیگری به معنای درک بخش خاص یا ممتازی از حضور آدمی نیست». و دریغا که نشانه هایی می بینم از این که آن تجربه ی صعب و دردآور هنوز به یاری امروز ما نیامده است و ای کاش این مباد و آن شود.

حق انتشار محفوظ و متعلق با سایت اثر است 2 comments

2 Comments:

کاوه مظفری... said...

سلام

مطلب واقعاً خوبی بود، طرح سوال درباره مذهب و موضع گیری نظری و عملی نیروهای چپ، مسئله ای بسیار با اهمیت است. امیدوارم که این بحث بیشتر باز شود

نامه سرگشاده حسن امیری الیاسی

به مردم شریف و آگاه ایران

حدود 40 روز از یادداشت عده ای از دانشجویان دانشگاه های تهران به مناسبت برگزاری 16 آذر (روز دانشجو) روزنماد مقاومت درمقابل استبداد ارتجاع و امپریالیسم گذشت با توجه به بازداشت طولانی و غیر قانونی آنها و قرار گرفتن در سلولهای انفرادی و ندادن ملاقات به خانواده ها، به حق این خانواده ها باید نگران سلامتی عزیزان خود باشند. بازداشت این دانشجویان طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران واعلامیه جهاتی حقوق بشر ماده 19 (هرکسی حق آزادی عقیده و بیان دارد) وماده 20 (هرکسی حق تجمع مسالمت آمیز و تشکیل انجمن دارد) غیر قانونی وقابل توجیه نیست. ما خانواده های این دانشجویان در این مدت با مراجعه مکرر به دادگاه انقلاب زندان اوین ومجلس شورای اسلامی هنوز جواب قانع کننده ای از مسئولین در رابطه با بازداشت آنها دریافت نکرده ایم. اینجانب حسن امیری الیاسی پدر کیوان امیری یکی از دانشجویان بازداشتی از تمامی ایرانیان شریف می خواهم با حمایت خود به هر شکلی موجبات آزادی بدون قید و شرط آنها را فراهم سازند. به امید روزی که در این کشور کسی به جرم فکر کردن و اندیشه و بیان روانه زندان نشود.

با احترام حسن امیری الیاسی ۱۳۸۶/۱۰/۲۳

همچنین در ذیل این نامه خانم اکرم شهلانی مادر محترم کیوان امیری الیاسی خطاب به مجلس شورای اسلامی و ریاست آن، حداد عادل می افزاید:

آقای حداد عادل ونمایندگان مجلس شورای اسلامی از شما می خواهم به ما پاسخ دهید طبق کدام قانون فرزندان ما بیش از 40 روز در بازداشت موقت زیر شکنجه های روحی و روانی قرار می گیرند؟ اگر قانونی در این مورد هست به ما نشان دهید اگر نیست پس کار مجلس وقوه مقننه چیست؟ آیا نباید قوه مقننه وقضائیه کاری کنند که قوه مجریه پایش را از قانون فراتر نگذارد؟ اگر نمی توانید پس این همه نماینده در مجلس به چه کاری مشغولند که مردم از آن بی خبرند؟ از طرف اکرم شهلانی مادر کیوان امیری الیاسی